شرح روایات امام زمان (روایات پیرامون غیبت،ظهور و رجعت)

از کتاب «الشموس المضیئه فی الغیبة و الظّهور و الرّجعة» ، اثر مرحوم آیت الحق شیخ علی سعادت پرور (پهلوانی تهرانی)

باب اول،فصل اول: لزوم وجود حجّت در زمین، در هر عصر و زمان

شارح: حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا عابدینی دام عزّه

اسفند 1393 ه.ش – قم مقدسه- جلسات 1 و 2

d

**فهرست مطالب**

[جلسه اول](#_Toc414119669)

[1. مقدمه 4](#_Toc414119670)

[1-1. رویکرد ما در شرح روایات 4](#_Toc414119671)

[1-2. کتاب مورد بحث 4](#_Toc414119672)

[2. کلیّات بحث، شروع باب اول کتاب: مسائل مربوط به پيش از غيبت صغرى‏ 5](#_Toc414119673)

[2-1. فصل اول «لزوم وجود حجّت خدا در زمين، در هر عصر و زمان» 5](#_Toc414119674)

[2-2. «سنّتِ غیبتِ حجّت» در عین «وجود حجّت» چیست؟ 6](#_Toc414119675)

[2-3. رسالت امام زمان در دوران غیبت: عبور دادن بشر از ظاهر به باطن 8](#_Toc414119676)

[2-3-1. یافتنِ باطن، با چشیدن شدائد و انقطاع از تعلّقاتِ ظاهری (داستان یافتنِ اسم اعظم) 9](#_Toc414119677)

[2-4. رابطه با امام زمان، بر اساس اسم الباطن، با نزدیکی درونی و طهارت وجودی 9](#_Toc414119678)

[2-4-1. مثال به رابطه باطنی با امام، در داستان ابوهارون مکفوف 9](#_Toc414119679)

[2-5- ظهور، رجعت و قیامت، مراتبی از یک حقیقت 10](#_Toc414119680)

[2-6- درک تقطُّعِ اسباب، با گذر از شدائد سهمگین 11](#_Toc414119681)

[2-6-1. شدائد بخاطر جدا کردن انسان از روابط غلطی است که وجودش را با آنها شکل داده 12](#_Toc414119682)

[2-6-2. آمادگی برای ظهور، نیازمند اختیار کردن شدائد سهمگین 13](#_Toc414119683)

[2-7. هدف و تابلوی مباحث این کتاب: ظهورِ اسم «الباطن» 14](#_Toc414119684)

[2-7-1. دوران ظهور، آغازِ زندگیِ آخرتیِ انسان در دنیا 14](#_Toc414119685)

[2-8. ظهور مقدمه‌ی تحقق قیامت است 15](#_Toc414119686)

[3. شرح روایات فصل اول 16](#_Toc414119687)

[3-1. شرح روایت اول (از امیرالمؤمنین7) 16](#_Toc414119688)

[3-1-1. ضرورت وجود حجّتِ معصوم در زمین 16](#_Toc414119689)

[3-1-2. حجّت یا ظاهر است یا پنهان (هم در نظام انبیاء و هم در نظام اوصیاء) 17](#_Toc414119690)

[3-1-3. ضرورت وجود حجّت، بعنوان ملاک و میزان بصورت مصداقی 18](#_Toc414119691)

[3-1-4. ولو یک نفر در زمین باشد، ضرورت حجّت بودن، برای حجیّت بر خودش باقیست 18](#_Toc414119692)

[3-2. شرح روایت دوم (از امیرالمؤمنین7) 19](#_Toc414119693)

[3-2-1. نظام هدایتگریِ الهی با مصداق است 19](#_Toc414119694)

[3-2-2. «محضر قرآن» همان «محضر امام» است، که اینها جداشدنی نیستند 20](#_Toc414119695)

[3-2-3. ضرورت وجود حجّت، برای آنکه مانع گمراهی اتباع اولیاء الهی بشود 20](#_Toc414119696)

[3-2-4. غیبت از رابطه بدنی با شخص امام، و قطعیّت رابطه قلبی با نور امام 22](#_Toc414119697)

[3-3. شرح روایت سوم (از امام حسن عسکری7) 22](#_Toc414119698)

[3-3-1. عدم شناخت امام (و عدم تبعیت از او) موجب جاهلیّت و محرومیت از حیات انسانی 23](#_Toc414119699)

[3-3-2. حقیقتِ امام، روح و ریسمانِ مرتبط کننده‌ی اعمال 23](#_Toc414119700)

[جلسه دوم](#_Toc414119701)

[1. مرور مطالب گذشته 25](#_Toc414119702)

[1-1. لزوم حضور حجّت در نظام تشریع 25](#_Toc414119703)

[1-2. حضور حجّت، برای تحقق غایت خلقت، و عبور مردم از مرتبه حیوانیت 26](#_Toc414119704)

[1-3. لزوم حضور حجّت در نظام تکوین 26](#_Toc414119705)

[1-4. غیبتِ حجّت، غیبت از بدنِ اوست، نه غیبت از حقیقتِ او 27](#_Toc414119706)

[1-5. حجّیّتِ حجّت به ارتباط و دستگیری و هدایت است (قطع رابطه امکان ندارد) 28](#_Toc414119707)

[2. ادامه شرح روایت سوم 29](#_Toc414119708)

[2-1.غیبتِ حجّت، موجب ضلالت و حیرت در هدایت نمیشود 29](#_Toc414119709)

[2-2. ظهورِ باطن و حقیقتِ انسان، از دورانِ ظهور تا شکوفایی کاملِ آن در قیامت 30](#_Toc414119710)

[2-3. شوق درکِ باطنِ لطیفِ انسان در قیامت، با گذر از شدّت فشارها و شدائد قبل از آن 31](#_Toc414119711)

[2-4. زمین فقط «ظرف تحقق حجّت» است (نه قید آن)، و او حجّت بر کلِّ نظام وجودست 34](#_Toc414119712)

[2-5. انسانی که به کمال انسانی نرسیده، در مرتبه حیوانی و دورانِ جاهلیّت مانده 36](#_Toc414119713)

[2-5-1. معرفی حجّت به شیعیان مراتب مختلف داشته است 37](#_Toc414119714)

[2-5-2. جاهلیّت نسبت به حجّت، تشکیکی است (از جهل با عناد و شرک، تا جهل صرف) 37](#_Toc414119715)

[3. شرح روایت چهارم (از امیرالمؤمنین7) 38](#_Toc414119716)

[3-1. چه افرادی از فتنه‌های پیچ در پیچِ ظلمانیِ آخرالزمان رهایی می یابند؟ 38](#_Toc414119717)

[3-2. خلق از رؤیتِ حجّت کورند، نه آنکه ارتباط با حجّت ممکن نباشد! 39](#_Toc414119718)

[3-2-1. حجاب فقط از اعمال بد ماست، و حجّت پوشیده نیست (داستان علی ابن مهزیار) 40](#_Toc414119719)

[3-2-2. شما با خودتان چه کردید که نمی‌بینید!! 41](#_Toc414119720)

[3-3. دوران غیبت، دورانِ رسیدن به مرتبه صدق (تطابق حرف و عمل، و ظاهر و باطن) 42](#_Toc414119721)

[3-4. اگر حجّت نباشد، اهلِ زمین در زمین فرو میروند یا در حیوانیّت میمانند 43](#_Toc414119722)

[3-5. سنّت یوسفی در حضرتِ حجّت 43](#_Toc414119723)

[3-6. رؤیت حضرت حجّت7 در ضمن تمام خیرات و حسنات و اعمال صالح 44](#_Toc414119724)

[3-7. رؤیت حضرت حجّت در آینه‌ی هر انسان صالح 45](#_Toc414119725)

[3-8. شناخت حقیقتِ سِعیِ امام، موجب عبور از ظاهر به باطن و تحقق فرج برای منتظر 46](#_Toc414119726)

[3-9. دوران غیبت، دورانِ شناخت و رؤیتِ حقیقتِ امام زمان7 در همه جا و هر زمان 47](#_Toc414119727)

# جلسه اول

**بسم اللّه الرّحمن الرّحيم‏**

اللهمَّ كن لوليِّكَ الحُجَّةِ بن الحسن، صلواتُكَ عليه و على آبائهِ، في هذه السّاعة و في كلِّ ساعةٍ، وليّاً و حافظاً، و قائداً و ناصراً، و دليلًا و عيناً، حتّى تُسكِنَه أرضَكَ طوعاً، و تُمتّعَهُ فيها طويلا.

ان شاء الله از یاران، یاوران و بلکه سرداران حضرت باشیم، صلواتی سرداری مرحمت کنید.

## 1. مقدمه

### 1-1. رویکرد ما در شرح روایات

از خدای تبارک و تعالی تقاضامندیم که انشاءالله این فصل جدیدی را که میخواهیم آغاز کنیم و در خدمت روایات نورانی باب امام زمان باشیم، توفیق دهد که هم معرفت پیدا کنیم و هم عمل مطابق این معرفت روزیمان بشود، ان شاء الله. و خدای ناکرده این معرفت «اتمام حجت بالاتری» برای ما نباشد که عمل مطابقش محقق نشود، و این باعث شود که نعوذ بالله ]بخاطر این تکذیب عملی[ در درونمان خباثت بیشتری ایجاد بشود.

لذا نگاهی که داریم، این است که در عین اینکه بعضی از نکات معرفتی روایات را در حدی که میفهمیم مطرح میکنیم، اما در عین حال نگاه اصلی به روایات آن است که هدایتگر باشد و باعث حرکت بشود. لذا قصد اولی ورود به آن مسائل عمیق معرفتی روایات نداریم، مگر آن حدی که دوستان اطلاعی دارند و مطرح میکنند و ما بیشتر گوش میکنیم، و البته ما نه بلدیم و نه قصدش را داریم، بلکه بیشتر به عنوان آن نگاه هدایتی میخواهیم از روایات استفاده کنیم. یعنی آن قصد اولی در روایات را مثل نگاه به «آینه» بکنیم که خودمان را در آینه ببینیم تا اصلاح بشویم، نه آنکه آینه را فقط قیمت گذاری بکنیم و تجزیه و ترکیب آینه باشد.

### 1-2. کتاب مورد بحث

کتابی را که انتخاب کردیم، کتاب «الشموس المضیئه»(اثر آیت الله سعادت پرور) است. چون این کتاب هم مختصر است و هم روایات صحیحی را انتخاب کرده، و سعی کرده کمتر تکراری باشد، و باب بندی خوبی هم کرده است، و اینها باعث میشود که هم مباحث خیلی طولانی نشود و روایات مکرر نیاید، و هم اینکه به تمام ابواب مختلف بپردازیم.

هرچند که نیامدن یک روایت هم محرومیت است اما تفصیل روایات هم ممکن است برای ما که وقتمان محدود است به هفته ای یک روز، این تفصیل موجب شود که بهره مندی مان را از ابواب مختلف کمتر بکند. امر دائر بین دو محرومیت است، که یا محرومیت پیدا بکنیم از تفاصیل و تنوع روایات در ابواب مختلف، و یا محرومیت پیدا بکنیم از اینکه تمام روایات یک باب را بخوانیم. و ظاهراً چون وقت محدود است ترجیح به این است که روایات کمتری از هر باب دیده شود تا بتوانیم ابواب بیشتری را مطرح کنیم، و لذا باعث شد که به کتاب مختصرتری رجوع بکنیم.

هرچند بنده قسمت امام زمان از کتاب اثبات الهداة (اثر شیخ حرّ عاملی) را هم میپسندیدم، و روایات بسیار عالی در آنجا ذکرشده، و همچنین «نورانیت نقل» هم از مصنف و «باب بندی اش» انسان را بیشتر ترغیب میکند. و البته بعضی کتب دیگر هم در این زمینه هست که یا دسته بندی خوبی کرده اند، یا تبویب کرده و یا خلاصه کرده اند. ولی به جهتی که عرض شد، در این جلسه در محضر این کتاب «الشموس المضیئه» هستیم.

## 2. کلیّات بحث، شروع باب اول کتاب: مسائل مربوط به پيش از غيبت صغرى‏

الباب الأوّل: فيما يرتبط بالحجّة بن الحسن**عليه السّلام** قبل غيبته الصّغرى**‏**

و ينعقد من أربعة فصول: الفصل الأوّل: فى لزوم وجود الحجّة فى الأرض فى كلّ عصر و زمان‏

الآيات:

1- قال سبحانه: إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ، وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ[[1]](#footnote-2)

2- و قال سبحانه: وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلا فِيها نَذِيرٌ[[2]](#footnote-3)

3- و قال سبحانه: لَوْ كانَ فِي الْأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ، لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولًا[[3]](#footnote-4)

4- و قال سبحانه: لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ‏[[4]](#footnote-5)

### 2-1. فصل اول «لزوم وجود حجّت خدا در زمين، در هر عصر و زمان»

بحثی که ایشان به عنوان اولین فصل در باب اول در این کتاب آغاز میکنند، بحث کلی «لزوم وجود حجت در ارض» است که از ابواب ضرورت حجت در کتاب کافی شریف میباشد، و ابواب مختلفی را در آنجا منعقد کرده، در ابتداب بحث «امامت» و «کتاب الحجة» از کافی شریف، ابواب متعددی ذکر شده که جا دارد در کافی آن ابواب مفصلا دیده بشود، و چون در بحث شرح روایات کافی که داریم پس از «کتاب التوحید» به آن بخش میرسیم، لذا بحث تفصیلی در این زمینه را موکول به همان «جلسات تفسیر روایات کافی» میکنیم، و الا جا داشت که تفصیلی تر برخی مسائل مربوط به «ضرورت حجت» و بعد از آن بحث «ضرورت وجود حجّت غائب» دیده بشوند. اما چون در کافی این مسائل می آید، لذا در بحث فعلی به همین چهار روایتی که در این فصل ذکر کرده‌اند اکتفا میکنیم و تفصیلش را واگذار میکنیم برای بحث کتاب الحجة در درس اصول کافی.

### 2-2. «سنّتِ غیبتِ حجّت» در عین «وجود حجّت» چیست؟

اصل بحث «وجود امام زمان»، واقعاً یکی از عجایب روزگار است. هرچند ما با «حجاب عادت» عادت کردیم و این وجود شاید خیلی برایمان تعجب آور نباشد، اما اینکه خداوندمتعال اینطور سنّتی را قرار داده، و این سنت را به عنوان «سرّی از اسرار خودش»، و «امری از امور خودش»، در روایات شریف معرفی کرده است، که «الغیبةُ سرٌّ من اسرارِ الله، و امرٌ من امرِ الله»[[5]](#footnote-6)، یعنی اینطور نیست که غیبت فقط عِقاب باشد، که اگر غیبت آمده فقط بعنوان جزا و عقاب برای مؤمنین باشد که چون رعایت نکردند، یا به عنوان اینکه چون غیرمؤمنین آمادگی نداشتند خداوند «حجّتِ خودش» را غایب کرده است، که ما غیبت را فقط از ظلم و جور بندگان ببینیم که غیبت از باب جزا و عقاب باشد.

نه!، این جزاء خودش یکی از علت ها در «طولانی شدن غیبت» است. اگر روایات وارد شده که علت غیبت این ]ظلم بندگان[ (و جزاء آنان در غیبت) است این به عنوان یک مُثبِت است، یکی از علّت ها، که علت «طولانی شدنِ غیبت» است (نه علّتِ «اصل غیبت»). اما «اصل الغیبة» جزء یکی از عظیم ترین «مواطن انسانی» است که باید ایجاد میشد. یعنی اینکه چه ظلمِ ظالمی درکار بود و چه ظلمِ ظالمی در کار نبود، خداوندمتعال «اصل غیبت» را محقق میکرد.

چون دارد در روایت که سنت‌های انبیاء: باید در وجود حضرت حجّت محقق شود، از جمله سننی که انبیاء داشتند غیبت‌های انبیاست، که انبیاء غیبت‌ها داشتند هر کدام، که آن غیبت‌ها در وجود وصیّ آخرین و امامِ حجّت می‌خواهد محقق شود؛ علت هم دارد در رابطه با «عبور از ظاهر به باطن» که یکی از مراحل کمالی انسانهاست، این عبور از ظاهر به باطن امکان‌پذیر نمی‌شود مگر اینکه غیبت محقق بشود، مردم در رابطه با استفاده از امام معصوم امام زمان7، سوق داده شدند از ابتدای بعثت به سمتی که کم کم عبور از ظاهر به باطن محقق شود. در این عبور از ظاهر به باطن، هر چند دشمن هم در دشمنی کوتاهی نکرده، اما «دشمنیِ دشمن» اینجور نبوده که برنامه الهی را به هم بزند؛ یعنی ]نمیشود بگوییم که[ خدای باری تعالی قصد کرده بود این ظاهر باشد و به صورت علنی باشد، اما دشمن چون دشمنی کرد، ]یکدفعه[ برنامه خدا به هم ریخت و به صورت پنهانی شد!

نه دشمن کوچکتر از آن است که قدرت و قاهریّت حضرت حق را بتواند در حقیقت در مقابلش بایستد، اما دشمن می‌تواند با دشمنی‌اش آن نقشه را اینگونه پیاده بکند، آن نقشه الهی را عامل شود برای پیاده شدنش، البته طول کشیدنش و محرومیت‌هایش اختیاری است.

این بحث به عنوان یک تابلوی بحث برای ما باشد که نگاه ما به بحث غیبت امام زمان علیه السلام اصل غیبت «جزای عقابی» نیست، بلکه اصلِ غیبت یک «حقیقت کمالیه» است، لذا در روایات از نبی ختمی[[6]](#footnote-7)، از امیرمؤمنان7[[7]](#footnote-8)، از امام صادق7 مکرر از حضرات وارد شده که آرزو می‌کردند در این دوران باشند[[8]](#footnote-9)، آرزو می‌کردند در این دوران باشند (که یکی از احادیثش را همین جا درمقدمه دومی که آورده ایشان در آن مقدمه ذکر کرده بعد بیان کرد دوستان آنجا رجوع می‌کنند که ان‌شاءالله مباحث تفصیلی آنها را بعدا عرض میکنیم)، اینجا درمقدمه آورده که اینها «آه آه، شوقا شوقا الی لقاء اخوانی» که از نبی ختمی[[9]](#footnote-10) از امام صادق7[[10]](#footnote-11)، از امیر مومنان7[[11]](#footnote-12) وارد شده و صادر شده نشان می‌دهد که ایشان مشتاق بودند.

وقتی که یاران حضرت می‌گویند که ما برادران شما نیستیم؟! حضرت می‌فرمایند: نه، شما یارانِ من هستید، ولی برادران من کسانی هستند که «آمنوا بسوادٍ علی بیاض»**[[12]](#footnote-13)**، یعنی در مرتبه‌ای از کمال اینها قرار دارند بدون اینکه ما را به شکل ظاهری ببینند آن حقیقت رابطه با ما را ادراک می‌کنند و **آمنوا بسوادٍ**، به واسطه یک سیاهه‌هایی که در اوراق هست اینها به ما ایمان می‌آورند، این مرتبه از ایمان عظیم است و خیلی ساده نیست لذا در کنار این که انسان در دوران غیبت در محضر امام به صورت ظاهری نیست در محضر امام هست حقیقتا، لذا میخواهند سوق بدهند انسان را که از «رابطه‌های بدنی» عبور بکند لذا غیبت در زمان غیبت، غیبت از بدن است نه بیشتر. امکان ندارد شما روایات باب ضرورت وجود را و حجت را که ببینید (همین جا هم بعضی‌هایش آمده)، امکان ندارد حجت حاضر نباشد، اصلا «زمینِ بدون حجت» معنا نمی‌دهد، اگر میخواست غیبت «مطلق» باشد آنگاه زمین «بدون حجت» بود، که دیگر با نبودن فرقی نمی‌کرد، این که «غیبت» با «نبودن» متفاوت است برای این است که دارند عبور می‌دهند، و «غیبت از بدن» دارد محقق می‌شود، یعنی «**بدن ملاک رابطه نباشد**»؛

انسان عبور بکند از «اسم الظاهر» به «اسم الباطن»، یعنی همان حقیقتی که برای ارتباط با خدا که در قالب ظهور بدنی امکان‌پذیر نیست (چون که خدا بدن ندارد)، لذا کمالات دارد سوق داده می‌شود به سمتی که آنگونه معرفت نسبت به امام محقق شود که امام روحِ عالم است و آن حقیقتِ عظیم عالم وجود است، و واسطه تدبیر عالم است و «تقدیرات عالم» دارد از آنجا نازل بر عالم می‌شود، آن حقیقتِ واسطه فیض مکشوف شود. یعنی امام فقط در رابطه‌های ظاهری اولی دیده نشود، در کنار هدایتگری «رشد عقول» می‌خواهد محقق شود؛ هدایتگری در رابطه با رشد عقول و رسیدن به آن مرتبه می‌خواهد محقق شود.

### 2-3. رسالت امام زمان در دوران غیبت: عبور دادن بشر از ظاهر به باطن

این تابلو و نگاه به امام زمان و دورانی که ما در آن قرار داریم به عنوان «دوران غیبت»، رسالت امام زمان را هم خیلی سنگین می‌کند، چون آن رسالت عبور دادن همه افراد بشری است در دوران ظهورش، از مرتبه ظاهر به باطن، که خیلی باید مشکلات، سختی‌ها، فشارها، ایجاد شود چون با فشارها و سختی‌هاست که این تعلقات گسسته می‌شود، آن حالت خلوص ایجاد می‌شود، لذا در قرآن میفرماید: «فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ» ‏ اینها وقتی در کشتی می‌نشینند و حالت غرق بر آنها احاطه پیدا می‌کند، آنگاه است که «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ» خدا را با اخلاص می‌خوانند[[13]](#footnote-14)، اگر می‌خواهد تعلقات ریخته شود و انقطاع ایجاد بشود و آن رابطه باطنی محقق شود]، نیاز به شدائد است که از اسباب ظاهری جدا بشود[.

#### 2-3-1. یافتنِ باطن، با چشیدن شدائد و انقطاع از تعلّقاتِ ظاهری (داستان یافتنِ اسم اعظم)

در روایت دارد که کسی آمد خدمت امام باقر یا امام صادق علیهما السلام (الان تردید از من است)، بعد آنجا گفت من اسم اعظم را می‌خواهم، حضرت دستور داد که او را انداختند در آب عمیقی که آنجا کنارشان بود و آنجا نشسته بودند، این بیچاره که در آب افتاده بود گفت آقا ما اصلاً پشیمان شدیم، آقا اقلّاً اگر به ما «اسم اعظم» را نمیدهی چرا اینطور عقابمان میکنی!!

امام رهایش هم کردند، او هر چه داد و فریاد که من را نجات بدهید من شنا بلد نیستم، او دست و پا می‌زد، و حضرت شروع کرد گفتگو با اطرافیانش، این اطرافیان هم دلشان داشت همینطور شور می‌زد که این دارد اینجا غرق می‌شود امّا حضرت با خیال راحت دارد حرف می‌زند! بعد آنجا حضرت در یک لحظه خاصّی گفت که «الان بگیریدش»، آن لحظه‌ای بود که این دیگر او یقین کرده بود که اینها دیگر کاری به او ندارند و قصد کشتنش را کرده اند، لذا آن‌هنگام که از اینها منقطع شد یک رابطه‌ای ایجاد شد بین او و خدا، آن «رابطه باطنی با خدا» که ایجاد شد حضرت گفت بگیرید، گرفتن اسم اعظم آن بود.

یعنی گاهی ما یک چیزهایی را می‌خواهیم که دنبالش این شدائد است. یعنی اگر بخواهیم به ما بدهند باید بیندازند ما را اینجوری در اینطور شدائد، که ما دیگر حاضر نیستیم به این مرتبه‌اش.

در دوران غیبت اخذ و رسیدن به کمال و رابطه اینجوری افتادن است، آیا اهلش هستیم؟ یعنی یک دفعه به این فشارها و سختی ها افتادن است، برای اینکه می‌خواهد «انقطاع» ایجاد شود.

### 2-4. رابطه با امام زمان، بر اساس اسم الباطن، با نزدیکی درونی و طهارت وجودی

دیگر حالا (در زمان غیبت و ظهور) رؤیت حضرت و ارتباط با ایشان بر آن اساس نیست که حتی منافقین می‌رفتند در کنار امیرمومنان علی7 و پیغمبر اکرم9 می‌نشستند و اظهار ارادت می‌کردند، و بقیه هم می‌دیدند که اینها که نفاقشان آشکار بود، اینها در «رابطه ظاهری» نزدیکترین بودند[[14]](#footnote-15)، دیگر در رابطه با «حضرت حجّت7» این «رابطه صرفاً ظاهری» امکان‌پذیر نیست، چون دیگر آنجا «سلطه اسم الباطن» است، هر کسی نزدیکتر است که «حقیقتاً نزدیکتر است»، یعنی نزدیکتری «نزدیکتری وجودی» است، نزدیکتریِ وجودی با «طهارت وجودی» است، به غیرِ طهارتِ وجودی، نزدیکی دیگر امکان‌پذیر نیست.

#### 2-4-1. مثال به رابطه باطنی با امام، در داستان ابوهارون مکفوف

البته بعضی از این نوع رابطه‌های حقیقی باطنی را در دوران حضرات معصومین: نیز آشکار می‌کردند. یکی مانند همان جریان ابوهارون مکفوف را از امام باقر علیه السلام شنیده اید که، وقتی ابوبصیر از حضرت در رابطه با بحث امامت سوال می‌کند، آنجا امام باقر7 در پاسخ به ابوبصیر می‌گوید: این مردمی که دارند از مسجد خارج می‌شوند، از ایشان بپرس که ابوجعفر (امام باقر7) را دیده اید؟ وقتی که ابوبصیر از آنها سوال می‌کند می‌گویند نه ما حضرت را ندیدیم!! حضرت آنجا کنار ابوبصیر ایستاده است امّا مردم حضرت را نمی‌بینند، چون آن مرتبه‌ی حقیقیِ تجلّی امامت دارد محقق می‌شود؛ بعد از آن، یک فرد کوری از آنجا دارد می‌آید وارد مسجد می‌شود (که ابوهارون مکفوف بوده)، حضرت به ابوبصیر می‌فرمایند که از این هم بپرس! که وقتی ابوبصیر از او سوال می‌کند، او می‌گوید: مگر نمی‌بینی که حضرت اینجا ایستاده است!!

خب آن دیگران چشم داشتند و نمی‌دیدند، و این ابوهارون چشم ندارد و می‌بیند.

رابطه‌ای که در زمان ظهور می‌خواهد محقق شود این رابطه است، یعنی بسیاری از چشم‌‌دارها نمی‌بینند، بسیاری از کسانی که چشم دارند نمی‌بینند، چون «آن رابطه و رؤیت حقیقی» دائر مدار «چشم» نیست، دیگر آنجا رابطه یک «رابطه بدنی» نیست، رابطه «وجودی» است، «رابطه‌ی حقیقی» می‌خواهد محقق شود، سلطه‌ی اسم الباطن است. در قیامت کبری که می‌خواهد اسم الباطن حقیقتش آشکار شود مرتبه‌ای از آن حقیقت می‌خواهد در هنگام «ظهور» محقق شود.

### 2-5- ظهور، رجعت و قیامت، مراتبی از یک حقیقت

لذا مرحوم علامه در ذیل آیه 201 سوره بقره (که دوستان حتما رجوع بکنند خیلی نفیس است اینجا هم در یکی از فصل‌ها اشاره می‌شود)، آنجا می‌فرماید: که بحث بعضی از آیات که گاهی روایاتی آمده ذیل آن آیات که مثلاً این آیه مربوط به ظهور است، بعضی روایات دیگر ذیل همان آیه آمده گفته این آیه مربوط به رجعت است، و بعضی روایات دیگر هم فرموده که این آیه مربوط به قیامت است.

مفسرینِ دیگر، در ذیل این آیات، اینگونه روایات را که می‌بینند گاهی احساس می‌کنند «تعارض» بین این روایات است!، و گاهی بعضی‌اش را کنار گذاشته اند و بعضی را قبول کرده اند، بعضی وقتها هم سکوت کردند چون دیدند این روایات قابل جمع نیست.

مرحوم علامه می‌فرمایند که: این روایات نه تنها «متعارض» نیستند بلکه اینها با همدیگر «متعاضد» هستند و کمک‌کار همدیگرند؛ به این عنوان که «حقیقتِ ظهور» و «حقیقت رجعت» و«حقیقت قیامت» یک حقیقت واحده‌ای است که این «حقیقت واحده» سه مرتبه از ظهور (در تحقق خارجی) دارد. این سه مرتبه از ظهور می‌شود: ظهور و رجعت و قیامت. که «ظهورِ تام» می‌شود «قیامت»، و «ظهورِ متوسط» می‌شود «رجعت»، و «ظهورِ ابتدائی» می‌شود «دوران ظهور حضرت حجّت».

در این سه مرتبه «توحید» می‌خواهد آشکار شود، یعنی همان حقیقتِ «اسمِ الباطن»، و روابط ظاهری که حاجب و مانع از «رؤیت توحید» بود می‌خواهد آشکار شود، نه اینکه توحیدی «ایجاد» شود، زیرا توحید که همیشه هست و خدا همیشه «همه کاره» است، اما در دورانِ ظهور می‌خواهد «آشکار» شود و همه ببینند و «مشهود» باشد که خدا فقط کاره است، البته امروز هم ]در عالم[ فقط خدا کاره است، امّا امروز ما در غیبت هستیم و نمی‌بینیم، ولی آن روز دیگر امکان ندارد کسی در غیبت از این باشد، چه مومن باشد چه غیر مومن، لذا اینکه در روایات دارد که حضرت حجّت می‌خواهند «بسطِ توحید» بکنند، و عقول سرعت رشد را در نظام کمالشان پیدا می‌کنند، چون این مرتبه «آشکار» می‌شود و این سرعت‌ها بخاطر آن اوج می‌گیرد.

### 2-6- درک تقطُّعِ اسباب، با گذر از شدائد سهمگین

اگر می‌خواهد یک همچنین مسئله‌ای محقق شود ]باید چه شدّتی بوجود آید که[ ببینید در قرآن می‌فرماید: «وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْباب‏»﴿البقره‏،166﴾،]که تازه[ وقتی که عذاب را می‌بینند «تقطُّعِ اسباب» را می‌فهمند، یعنی تا آن مرتبه‌ای که هنوز عذاب برای آنها نیامده، هنوز تقطُّعِ اسباب را نمی‌یابند و اسباب را کاره می‌بینند.

اگر می‌خواهد اسباب کاره بودنش ]در ادراک ما[ برچیده شود «خیلی سنگین و سهمگین» است، که انسان از اسباب عبور کند و بفهمد که اسباب کاره نیستند.به‌طور خیلی سهمگین باید در وجود انسان ابتلائات و کوبیدن‌ها محقق شود تا انسان از این ]درک ظاهری[ عبور بکند.

اینطور نیست که من راحت و آسوده بنشینم، بعد بگویم که ظهور چرا محقق نمی‌شود!!، در روایت دارد که کسی که منتظر است «کالمتشحّط فی دمه»[[15]](#footnote-16)، این کالمتشحّط فی دمه، اینکه انسان منتظر مانند کسی است که در خونِ خودش غوطه‌ور است، یک بیانش این است که این چیزی که می‌خواهد محقق شود اینقدر سنگین است که می‌خواهد ادراک انسان در تمام روابطی که تابحال داشته و برای خودش قطعی گرفته بوده، این ادراک به‌هم بریزد.

گاهی می‌بینید که یک کسی از نزدیکان انسان مثلا از دنیا می‌رود انسان چند روز یک مقدار حالش خوش است، یک مقدار در ادراکاتش یک تغییر و شوکی وارد شده، یا خودش یک مریضی سختی می‌گیرد یک انقطاع اجمالی برایش حاصل می‌شود، یک شوکی بهش وارد شده، آن هم نه در همه وجودش، بلکه فقط در مرتبه‌ای از ارتباطاتش یک شوک ایجاد می‌شود، یک ارتباط جدید می‌خواهد بگیرد، هرچند فقط چند روز این حال را دارد و بعد عبور می‌کند، امّا این می‌خواهد تمام روابطی که تابحال چیده، تمام اینها به‌هم بریزد. می‌خواهد یک حقیقت دیگری که فقط کاره بودن خداست محقق شود.

#### 2-6-1. شدائد بخاطر جدا کردن انسان از روابط غلطی است که وجودش را با آنها شکل داده

این ]ادراک حقیقیِ[ «فقط کاره بودن خدا» حرفش ساده است، اما رؤیتش مثل همان اسم اعظمی است که می‌خواهند در آب بیندازند و غرقش بکنند، یعنی تمام روابطش باید به‌هم بریزد؛ از تمام آن روابط ظاهری منقطع شود، مثل «مردن و زنده شدنِ جدّی است»، نه صرفاً «حرفِ مردن و زنده شدن!»، چون انسان براساس روابطی که برقرار کرده است این روابط «وجودش» را شکل داده‌اند، و حالا می‌خواهند خودش را از خودش بِکَنَند.

چطور اینکه می‌گوییم موقع قبض روح سخت است، اصلا علّت اینکه قبض روح سخت است برای همین است که «**می‌خواهند انسان را از روابط غلطی که ایجاد شده جدا کنند**»، از سببیت‌ها و رابطه‌های غلطی که ایجاد شده می‌خواهند انسان را از اینها جدا کنند و هیچ کارِ دیگری نیست که سخت باشد.

یعنی اگر کسی دراین رابطه، «رابطه‌های صحیح» در دنیا ایجاد کرده باشد، در نگاه و ادراکات و ارتباطاتش صحیح رابطه برقرار کرده باشد، به تعبیر روایات، مرگ برای او مثل «بو کردنِ گل» است[[16]](#footnote-17)، یعنی اصلاً این مطلوبش است [[17]](#footnote-18)، برایش «فزتُ و ربّ الکعبة» است، «رها شدن از زندان» است[[18]](#footnote-19). اگر خداوند این اجل مشخّص را هم برایشان قرار ندهد: «لَوْ لَا الْآجَالُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ» آنگاه «لَمْ‏ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ»**[[19]](#footnote-20)**، یعنی اینها دارند می‌روند به محضر آن رابطه‌ای که توحید آشکارتر شود برایشان؛

امّا ما که اینطور نیستیم، ما تمام نسبت‌هایمان براساس «نظامِ ظاهر» چیده شده است و وقتی که می‌خواهد هر یکی از اینها متزلزل شود یک شوک باید به من وارد شود. باید یک فشار بر من ایجاد شود یک بعث باید ایجاد شود، یک سختی و فشار و سنگینی و سهمگینی؛ این سهمگین، لفظ سهمگین برای انسان ترسناکتر است تا سنگین، لذا من اصرار دارم سهمگین است خیلی انسان را میخواهد تحت فشار ببرد، خب می‌خواهد این حقیقت محقق شود.

#### 2-6-2. آمادگی برای ظهور، نیازمند اختیار کردن شدائد سهمگین

اگر ما به دنبال «ظهور ]توحید[» و «رابطه ]با امام[» هستیم، باید این سهمگینی را در خودمان اختیاراً ایجاد کنیم و بخواهیم و دنبالش باشیم، آمادگی‌اش را پیدا بکنیم که درست از این دوران غیبت عبور کنیم، حقیقتی که در رابطه با ظهور است می‌خواهد آن توحید در زندگی آشکار شود، و به ما گفتند این آمادگی باید در دوران غیبت محقق شود.

اگر بخواهد فقط بعضی از روابط ما تصحیح شود مانند مردن و زنده شدن است، تازه فقط بعضی از روابط ما درست شود، خب الان آمادگی برای این را داریم که بعنوان انسان منتظر کالتشحّط فی دمه شویم، مثل آن شخصی که در آن آب انداختند تا اسم اعظم و توحید و حقیقتش را بفهمد، آیا آن آمادگی برای من هست؟

یا اگر در این رابطه اولین مشکلات برایمان پیش بیاید جدا می‌شویم و دوام نمی‌آوریم، و می‌گوییم آن رابطه را می‌خواهیم اما بدون این سختیها، همینجوری که جای گرم و نرم نشستیم و راحتیم و همه شکم‌هایمان سیر است و هیچ مشکلی نداریم!، اینطور که نمی‌شود، این رابطه وقتی می‌خواهد محقق شود حتماً باید روابط به‌هم بریزد.

بله می‌شود کسی هم نشسته در گوشه‌ای به توحید رسیده، امّا حتماً آن تزلزل‌ها و فشارهای سهمگین در درونش محقق شده و به اینجا رسیده، امّا ما آن فشارهایش را ندیدیم و احساس نکردیم، چون تزلزل‌ها حتماً این نیست که موجب زخمی شدنِ بیرونیِ آدم شود، زخم شدنش در درون است، بیچاره شدنش در درون است، فشار‌ها و تغییرات در درون میخواهد محقق شود.

لذا تغییر ادراک می‌خواهد محقق شود، «تغییر ادراک درونی» سخت‌تر از «تغییر روابط بیرونی» است. این روابط بیرونی وقتی تغییر در آن ایجاد شود اینقدر سنگین نیست تا وقتی که انسان می‌بینید وقتی یک مشکلی یا مصیبتی در زندگی‌اش پیش می‌آید چقدر به هم می‌ریزد، در آنجا می‌خواهد تمام روابطی که برقرار کرده به‌هم ریخته شود. تمام آن چیزهایی که به آنها یقین کرده می‌خواهد متزلزل شود. خیلی سنگین است برای انسان، لذا موت هم به همین نسبت سنگین و سهمگین است که «تمام روابط وهمی انسان» میخواهد به‌هم ریخته شود و «روابط حقیقی» آشکار شود، مانند این است که انسان را بخواهند از خودش جدا بکنند، چون وی خودش را با «روابط وهمی» تعریف کرده بود و میخواهند آن «خودِ وهمی» را از او بگیرند.

### 2-7. هدف و تابلوی مباحث این کتاب: ظهورِ اسم «الباطن»

این تابلوی بحثی است که ان‌شاءلله در این کتاب در رابطه با بحث امام زمان علیه السلام می‌خواهیم برسیم به آنجایی که حقیقتِ «وجود امام زمان» و «ظهور حضرت»، طبق روایات، ظهورِ «اسم الباطن» و «بروز توحید» است، و این که خدای تبارک و تعالی همه عالم خلقت را از ابتدای عالم خلق کرده تا آدم و تا انسان‌های بعدی و تمام انبیاء گرامی، تمام اینها مقدمه بوده تا برسد به اینجا که «حجّت ظهور بکند در آخرین مرتبه کمالی»، که این می‌شود علت غایی خلقت عالم؛ خلقت انسان علت غایی خلقت عالم است، که اگر نبود این عالم خلقتش در حقیقت معنا نمی‌داد، این می‌خواهد محقق شود که بعد از این قیامت محقق شود، یعنی «دروازه ورود به قیامت و حیات حقیقی انسانی» «دوران ظهور» است.

#### 2-7-1. دوران ظهور، آغازِ زندگیِ آخرتیِ انسان در دنیا

دوران ظهور و آخر الزمان به معنای پایان عمر انسان نیست، بلکه دوران ظهور، آغاز عمر انسانی است، آغاز حیات انسانی است، **آخر الزمان** است چون آخرین منزل «عبور از اسم الظاهر، به اسم الباطن است».

به عنوانی که این ]ظهور[ دارد اول حیات انسانی است، که اگر می‌فرماید که فَمٰا مَتٰاعُ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا فِي اَلْآخِرَةِ إِلاّٰ قَلِيلٌ ﴿التوبة، 38﴾، با «ظهور» زندگی آخرتی انسان در دنیا آغاز می‌شود، اگر در دوران سابق، فقط انبیاء: و اوحدی از بشر، این حیاتِ حقیقیِ انسانی را در عالم دنیا داشتند، با آن ابتلائات سنگینی که برای انبیاء: پیش می‌آمد تا این کمال را به آنها بدهند (و بعضی‌هایش در قرآن ذکر شده)، انبیاء: را ببینید چقدر مشکلات و مصیبت‌ها داشتند چون می‌خواستند به این کمال برسند، اینگونه نیست که این مشکلات فقط به خاطر این بوده که هدایتگری توسط انبیاء: ایجاد شود، نه، این هدایت دیگران جزو اهداف عرضی انبیاء: می‌شود، بلکه اوّلاً خود انبیاء: در این مشکلات به کمال می‌رسیدند، «وَ إِذِ ابْتَلى‏ إِبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ، فَأَتَمَّهُن‏» یعنی اوّل ابراهیم7 است که به کمال می‌رسد و سپس امتش هم به تبع او دعوت می‌شوند به آن مرتبه کمالی.

یعنی «اولاً و بالذّات» ابتلائات مربوط به انبیاء: بود تا خودشان به آن کمال برسند. مرحوم علامه می‌فرماید آن ابراهیم که وَ إِنَّهُ فِي اَلْآخِرَةِ لَمِنَ اَلصّٰالِحِينَ ﴿البقرة، 130﴾ در قرآن ذکر شده، این إِنَّهُ فِي اَلْآخِرَةِ یعنی ابراهیم7 آن موطن و مرتبه‌ای از کمال را می‌خواست که مربوط به نبی ختمی9 و اولیاء محمدی: است، آن موقع خدای تبارک و تعالی می‌گوید . این مرتبه در دنیا برای تو محقق نمی‌شود، یعنی با همه این فشارها و این سختی‌ها و این ابتلائات عظیم برای او، آن هم ابراهیم خلیل که نزدیکترین فرد بوده! در بین انبیاء و تمام سابقین، نزدیکترین فرد به نبی ختمی9 ابراهیمِ خلیلُ‌الرحمن7 است طبق روایاتی که داریم، ابراهیم خلیل نزدیکترین است، لذا در وقت بعث قیامت، بعد از نبی ختمی9 ابراهیم7 مبعوث می‌شود و به پا می‌خیزد، این «قرب وجودی» است، یعنی آن بعث رابطه وجودی است، روابط آنجا براساس اعتبارات نیست، اولی و آخری در آنجا دیگر براساس زمان نیست، بلکه اولی و آخری در آنجا براساس قرب وجودی و رابطه‌های وجودی است.

خب ابراهیم7 میخواهد این کمالات را طی بکند، لذا من یادم نمیرود حضرت آیت الله بهجت; می‌فرمود (شاید هم خلاصه نقلش باعث یک یاس شود اما یاس نیست همت بالاتر را میطلبد)، ایشان می‌فرمود: اینقدر در دوران قبل از ظهور ابتلائات سخت می‌شود، که ما نمی‌دانیم اینکه ابتلائات اینقدر سخت می‌شود آیا با وجود آنها تقاضای فرج بکنیم یا نکنیم!، اینقدر سخت می‌شود که نمی‌دانیم می‌توانیم تحمل بکنیم یا نه!، نمیدانیم می‌توانیم از پس آن بربیاییم یا نه!، می‌توانیم موفق شویم یا نه!

خیلی سخت است، این نشان سهمگینی کار است، اینطور نیست که خیلی ساده باشد و ما نشستیم و بعد امام زمان ظهور کند، بعد هم بگوییم تو با خدایت بروید آن توحید را محقق کنید و ما هم ان‌شاءالله بعد وارد می‌شویم!، اینطور نیست، می‌خواهد تمام روابط ما را به هم بریزد، لذا خیلی‌ها می‌ریزند و تحمّل ندارند، اینجوری هم نیست که به زور این توحید را در همه ایجاد بکند، نه، آن کسی که تحمل ندارد جدا می‌شود، لذا دارد خیلی‌ها که بودند می‌ریزند، و خیلی‌ها هم که نبودند ولی مشتاق بودند می‌پیوندند، هم ریزش دارد و هم رویش دارد.

### 2-8. ظهور مقدمه‌ی تحقق قیامت است

این نگاهی است که در رابطه با بحث امام زمان با این منظر مطرح است، با این نگاه معرفتی که می‌خواهد مقدمه قیامت باشد، یعنی «قیامت و رجعت و ظهور» سه مرتبه از یک واقعیت و حقیقت می‌باشند که «ظهور توحید» است، لذا مرحوم علامه اینجا می‌فرماید : این نتیجه گرفته می‌شود که تمام آیات و روایاتی که در باب قیامت وارد شده است (که خیلی زیاد است)، و تمام آیات و روایاتی که در باب رجعت است (که نسبتا کم است)، و تمام آیات و روایاتی که در رابطه با ظهور است (که متوسط است) همه اینها می‌توانند مفسر هم باشند، تمام آیات و روایات این سه باب ناظر و مفسّر و همدیگر هستند و میتوانند همدیگر را شرح کنند.

با این نگاه همه اینها مفسر هم می‌شوند، چرا؟ چون همه مربوط به یک هدف هستند، یک چیز است ولی مراتب دارد؛ با حفظ مرتبه تمام اینها مفسّرِ همدیگر و ناظر به هم می‌شوند، یعنی می‌توانیم آیات قیامت را و روایات قیامت را (که خیلی زیاد است) مفسر رجعت بگیریم (که خیلی کم است).

اینکه عرض می‌کنم روایات در باب رجعت کم است یعنی گویایی و صراحتش کم است، گاهی تعداد خود روایات یک موضوع کم نیست، ولی صراحتش کم است. و یا روایات ظهور که گاهی خیلی متشابه است، می‌تواند با آن آیات قیامت که خیلی صریح است تفسیر بشود، این خودش یک دفعه باب معرفت را و آن کشش را برای ما خیلی زیاد می‌کند، چون تابحال این دسته از روایات را جدا جدا می‌دیدیم، و هر کدام را ناظر به یک حقیقت جداگانه می یافتیم، اما حالا می‌یابیم که همه‌شان ناظر به یک حقیقت واحد می‌شوند، ان‌شاءالله در طی بحث هم همین مسئله را بیشتر باز می‌کنیم که چطور می‌تواند بعضی از مباحث معاد و قیامت مبیّن بحث ظهور باشد، ان‌شاءالله این را حتما در ادامه بحث روایات و آیاتش را بعضی‌هایش را حتما متذکر می‌شویم. خب حالا وارد خود روایات هم بشویم.

## 3. شرح روایات فصل اول

در فصل اول با عنوان «فى لزوم وجود الحجّة فى الأرض فى كلّ عصر و زمان»، بیان میکند که در هر عصر و زمانی وجود حجت ضروری است، عرض کردم در کافی شریف و در کتاب بحار باب‌های مفصلی راجع به این موضوع آمده، ولی در اینجا فقط چهار تا روایت آورده است.

### 3-1. شرح روایت اول (از امیرالمؤمنین7)

1- عن أمير المؤمنين عليه السّلام- فى حديث طويل- قال: « لَاتَخْلُو الْأَرْضُ مِن حُجّةٍ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّة، إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً ، أو إِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً ؛ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُه‏.»[[20]](#footnote-21)

در حدیث اول از امیر مومنان علی علیه السلام فی حدیث، این حدیث، حدیث جالبی است، دوستان حتماً رجوع هم بکنند، این حدیث در نهج البلاغه هست، روایتی که دارد حضرت دست کمیل را می‌گیرد و می‌برد به صحرا که بعد آنجا مطالبی را می‌فرماید برای کمیل، همان روایت است که در ابتدایش می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا»، در ادامه آن روایت می‌فرماید که «كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيه‏»، علم به موت حاملینش می‌میرد، یعنی برای دیگران نه برای آن حامل؛ علم به موت حاملش می‌میرد یعنی از دست خارج می‌شود یعنی از دست دیگران و مرتبه اظهار و ارتباط با دیگران خارج میشود، چون دیگر اینها راهی ندارند، «يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ اللَّهُمَّ بَلَى» از اینجا به بعد در این کتاب (الشموس المضیئه) آمده است که لَا تَخْلُو الْأَرْضُ.. .

#### 3-1-1. ضرورت وجود حجّتِ معصوم در زمین

یعنی هر چند علم به موت حاملینش از بین می‌رود و در عالم دنیا نیست می‌شود، در عالم دنیا می‌میرد، با این که موتِ علم نسبت به عالم دنیا هست، امّا هیچ‌گاه «لَا تَخْلُو الْأَرْضُ» زمین خالی نمی‌ماند «مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّة»، از حجتی که قیام می‌کند برای خدای تبارک تعالی، که آن قیام برای خدا این است که حجت‌های الهی را آشکار می‌کند، قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّة که قیامش برای ابراز حجج الهی است، بیان حجت‌های الهی است، حتماً باید زمین از این حجّت خالی نباشد، امکان ندارد که زمین از حجّت خالی باشد، فلذا در روایات دارد که اگر دو نفر بر روی زمین باقی مانده باشند باید یکیشان حجّت باشد، یا اولین کسی که به عنوان اولین فرد بشر هست حتماً باید حجّت باشد، یعنی اولین و آخرین بشر باید حجّت باشند، حتّی اگر در یکی از این مراتب ابتدا یا انتها حجّت نباشد کفایت می‌کند که خدشه‌دار ‌شود.

اللَّهُمَّ بَلَى‏ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِن حُجّةٍ، حتما از حجتی که قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّة باشد خالی نیست، حتماً هم باید رابطه «رابطه عصمت» باشد تا «حجّت الهی» را قائم بکند، و آن احتجاج الهی را بیان بکند، آن حجّت را می‌خواهد ابراز کند لذا حتما باید معصوم باشد، که فعل و تقریر و گفتارش همه حجّت است، وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ اَلْهَوىٰ ، إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ ﴿النجم‏،3و4﴾، که این حجیّت همان صدق قول و فعل است. و گرنه اگر به لفظ بتواند حرف بزند، اما عمل مطابقش نباشد، این تکذیب همدیگر است، و این حجیّت ندارد برای مردم.

لذا اگر می‌خواهد حجیّت داشته باشد باید آنی که گفته می‌شود حتماً در ناحیه عملش هم مطابق همان باشد، و نه در اخذ، و نه در حفظ، و نه در ابلاغ، هیچ خدشه‌ای بر او نباشد، این در غیر از «معصوم» امکان‌پذیر نیست که حجت به تمامه به مردم رسانده شده باشد، پس این حجّت باید معصوم باشد.

#### 3-1-2. حجّت یا ظاهر است یا پنهان (هم در نظام انبیاء و هم در نظام اوصیاء)

«إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً»، که این حجّت یا ظاهر است و مشهور، مثل رسول گرامی اسلام9، مثل امیرمومنان7، «وَ إِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً»، یا اینکه این حجّت در خفاست.

در روایاتی که در باب انبیاء آمده روایاتی است که انبیاء بعضی‌هایشان مستعلنین (و آشکار) هستند، بعضی‌هایشان مستخفین (و پنهان) هستند، لذا دارد که مثلا از زمانی که آدم7 از دنیا رفت انبیاء مستخفین شدند تا زمان نوح، یعنی تا زمان نوح، انبیاء مستخفین بودند، چون اگر مستعلن بودند حتماً به دست بقیه کشته می‌شدند، چنانچه هابیل کشته شد.

لذا شیث هبةُ الله7 که وصیّ آدم7 بود، او مستخفی بود، و بعد از شیث هم انبیاء بعدی هم مستخفی بودند، اینها دیگر علنی نبودند تا زمان نوح7 که نبی مستعلن است، لذا این انبیائی که گاهی می‌بینید اسم اینها در قرآن آمده یا در روایات به عنوان انبیاء آمده، اینها «انبیاء مستعلن» بودند که آشکار شدند، و اما بسیاری از انبیاء که نبی بودند، رسول بودند، و ابلاغ هم داشتند، امّا مستخفی بودند.

در دوران نبوّت پیغمبر اکرم9، ایشان سه سال اول مامور به ابلاغ بیرونی نبود اما نبی بود، و مستخفی بود، این انبیاء مستخفی و انبیاء مستعلن هم در «نظام انبیاء» بوده، و هم در «نظام اوصیاء» است، لذا حتما لا تخلو الأرض من حجّة درست است، حال چه حجّت مستخفی باشد و چه مستعلن.

لذا نگویید پس بین موسی7 و عیسی7 چه کسانی بودند؟، و چرا ما نمی‌شناسیم!؟، چون حتماً به شناخته شدن نیست (و مستخفی بودند).

#### 3-1-3. ضرورت وجود حجّت، بعنوان ملاک و میزان بصورت مصداقی

پس زمین از وجود حجّت (آشکار یا پنهان) خالی نمیشود و وجودش ضرورت داد، چرا؟ چون «لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُه‏»، به خاطر اینکه باطل نشود حجت الهی و بیّنات الهی، حتما باید ملاک و میزان باشد، اینها ملاک و میزان هستند، حتّی شده فقط چند نفر اینها را بشناسند و رابطه داشته باشند.

اگر کسی می‌خواهد در طریق هدایت باشد حتما باید میزان در کار باشد، اگر نباشند اینها، بیان می‌کند که با مفهوم فقط میزان شناخته نمی‌شود، بلکه باید حتما میزان «مصداقی» باشد تا با مصداق میزان شناخته شده باشد، لذا لازم است که «حجّتِ زنده» باشد، و الّا در ارتباط با حضرات معصومین: مگر غائبشان مثل شاهدشان نیست؟ که ما شهادت می‌دهیم که غائب شما مانند حاضر شما میباشد، اما صرف این (ارتباط با ارواح معصومین7) حجیّت‌آور نیست برای کسانی که در زمین زندگی می‌کنند، و حجیّت برای آن امامی است که حیّ و حاضر باشد، لذا امام باید حیّ و حاضر باشد.

ضمناً خود این نگاه نشان می‌دهد که حتماً و حتماً وجودِ امام زمان7 «قابل ارتباط» است و الّا اگر قابل ارتباط نباشد آن وقت بطلان بیّنات الهی صدق می‌کند و این لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُه‏ محقق نمیشود، لذا لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُه‏ نشان می‌دهد که حتماً باید این حجّت حاضر و قابل ارتباط باشد. در اینکه امکان ارتباط با او هم باید باشد، (حالا بعد روایت باب را می‌خوانیم که) آنجا امکان ارتباط باقی هست ولی برای اوحدی از افراد، چنانچه در زمان غیبت صغری امکان ارتباط بود و معلوم هم بود که چه کسی رابطه دارد، در زمان غیبت کبری نیز امکان رابطه هست ولی برای بقیه معلوم نیست که چه کسی رابطه دارد، لذا در روایات امکان ارتباط در غیبت کبری را محفوظ نگه داشته‌اند و امّا فرموده‌اند که «اظهار و ادّعای رؤیت» باطل است.

#### 3-1-4. ولو یک نفر در زمین باشد، ضرورت حجّت بودن، برای حجیّت بر خودش باقیست

سوال: آیا برای ضرورت وجود حجّت، حتماً باید اجتماع باشد که یکی حجّت برای بقیه باشد؟ یعنی اگر فقط یک نفر در زمین باشد و فرد دیگری نباشد آیا بازهم وجود حجّت ضرورت دارد؟ چون کسی نیست که او حجّت بر وی بشود!

**جواب:** بله خود آن یک نفر باید حجّت باشد، تا حداقل بر خودش حجّت باشد. بر خودش باید حجّت باشد، چون اگر این حجّت بر خودش نباشد، حجج الهی بر خودش باطل می‌شود؛ بالاخره خودش به عنوان یک کسی که طالبِ حجّت است، آیا حجّت می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ لذا آدم7 اولین نفر بوده اما حجّت هم بوده است، اولین نفر بوده و از اوّلی که خلق شده حجّت بوده، نه اینکه اول خلق شود و بعداً حجّت شود، لذا قطعاً این حجیّت در مورد همان یک نفر صدق می‌کند که لَاتَخْلُو الْأَرْضُ مِن حُجّةٍ.

سوال: این لزوم وجود حجّت فقط جنبه تشریعی دارد، یا در نظام تکوین هم لزوم دارد؟!

جواب: نه، قبلاً عرض کردم که، این در نظام تشریعی لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُه‏ است، در نظام تکوینی (که حالا در بحث بعدی می‌آید)، در نظام تکوینی هم این است که در آن عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ ، آدم خلیفه الهی است و واسطه فیض برای خلقتِ عالم.

منتهی کسی اینجا اشکال نکند که قبل از آنکه آدم7 خلق ‌شود عالَم بود یا نبود؟ (این را ان‌شاءالله بعدا بحثش را می‌کنیم)، اینکه چگونه وقتی هنوز آدم نبوده امّا عالَم بود، با اینکه خلیفه الهی واسطه فیض است برای خلقتِ عالم!؟ ان‌شاءالله این بحثش را داشته باشید، سوالش را خودم پیشاپیش گفتم که در ذهن شما نیاید بپرسید آن وقت مجبور شویم الان جواب دهیم، چون خودش یک بحث مفصلی دارد، این باشد طلبتان، جزو طلب‌ها که اگر در نظام تکوین هم می‌گوییم لا تخلوا، خب قبل از آدم نظام تکوین عالم چه جور حفظ می‌شد؟ با اینکه انسانی به عنوان حجّت نبوده!؟

### 3-2. شرح روایت دوم (از امیرالمؤمنین7)

2- و عن أبى عبد اللّه- جعفر بن محمّد- عن آبائه عن علىّ عليه السّلام أنّه قال فى خطبة له على منبر الكوفة: «أللّهمّ! إنّه لا بدّ لأرضك من حجّة لك على خلقك، يهديهم الى دينك‏ و يعلّمهم علمك؛ لئلا تبطل حجّتك، و لا يضلّ أتباع أوليائك بعد إذ هديتهم: إمّا ظاهرٌ ليس بالمطاع؛ و أمّا مكتتمٌ و مترقب. فان غاب عن النّاس شخصه فى حال هدنتهم، فإنّ علمه و آدابه فى قلوب المؤمنين منبثّة، فهم بها عاملون.»[[21]](#footnote-22)

#### 3-2-1. نظام هدایتگریِ الهی با مصداق است

«عن أبى عبد اللّه- جعفر بن محمّد- عن آبائه عن علىّ:» که باز هم این از امیرمومنان است، که «أنّه قال فى خطبة له على منبر الكوفة»: « اللَّهُمَّ! إِنَّهُ لَا بُدَّ لِأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِك‏‏، که باید اینها به عباد تعلیم بدهند، باید علم تو را تعلیم بدهند، منظور در «نظام تشریع» است که لَا بُدَّ لِأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، اگر منظور علی خلقک را عباد بگیریم، می‌شود در نظام تشریعی، «يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ وَ يُعَلِّمُهُمْ عِلْمَكَ؛ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُك‏»، تا حجّت تو باطل نشود، نشان می‌دهد که اگر مصداق نباشد (حتّی با اینکه مفهوم هم باقی باشد) با نبود «مصداق» حجّت ابطال می‌شود. چقدر بیان دقیق است!، یعنی «نظام هدایتگری الهی» با «مصداق» است، نه با مفهوم!

لذا حتّی با اینکه قرآن محفوظ است، و اگر حجت هم نباشد قرآن که هست و کتابهای انبیاء دیگر هم که بوده، اما با وجود این کتب الهی (در بیان مفاهیم) اگر حجّت بعنوان «مصداق» نباشد کأنّ قرآن هم نیست. اگر اینکه در روایت می‌فرماید که إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي‏، و اینها لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض‏ اینکه اینها جدا نمی‌شوند برای این است که «حقیقتِ قرآن به مصداق محقق می‌شود»، لذا «قرآنِ ناطق» «وجود امام» است.

#### 3-2-2. «محضر قرآن» همان «محضر امام» است، که اینها جداشدنی نیستند

تصور دوئیّت (بین قرآن و امام) نکنید، اگر حضرت آیت الله بهجت; فرموده‌اند که: «این سرّ شیعه است که اینها از هم جدا نمی‌شوند، یعنی هر جا یکیش را دیدی آن یکی هم هست، این سرّ شیعه است»، لذا نمی‌شود قرآن را به تنهایی دید، اصلاً امکان ندارد، جداشدنی نیست، لذا فرمود لن یفترقا یعنی اصلاً جداشدنی نیست، نه اینکه جدایشان نکنید!، دقت کنید نمی‌گوید جدایشان نکنید می‌گوید لن یفترقا جدا نمی‌شوند.

اینکه جدا نمی‌شوند یعنی این یک حقیقت است که وجودش اینگونه است، نه اینکه شما جدا نکنید، یعنی اگر کسی جدا کرد و جدا دید، اصلاً آن را ندیده است، یعنی اگر قرآن را جدای از امام دید، نه قرآن را دیده و نه امام را، و یا اگر امام را دید بدون قرآن، نه امام را دیده و نه قرآن را دیده، چون اینها جدا شدنی نیستند. لذا آیت الله بهجت; می‌فرمایند: این سرّ شیعه است که اگر کسی رجوع به قرآن بکند امام معصوم7 را می‌یابد، چون لن یفترقا.

ببینید چقدر زیبا می‌شود آدم با این نگاه وارد قرآن شود و با این نگاه قرآن بخواند که یقین کند لن یفترقا است، آن وقتی که رجوع به قرآن می‌کند می‌تواند با این نگاه به جایی برسد که از لبان امام قرآن را بشنود. از زبان او قرآن را بشنود، چون با این نگاه وارد می‌شود، آن وقت همین قرآن برایش «قرآن ناطق» می‌شود، آن وقت می‌بیند «در محضر قرآن، در محضر امام معصوم7 است»، یعنی اگر امکان ارتباط و شرفیابی به محضر امام داشت، آن موقع همان آدابی را که می‌خواست در محضر امام داشته باشد، اینجا در محضر قرآن خواهد داشت، و این رابطه برای انسان با مراقبه می‌تواند امکان‌پذیر شود.

#### 3-2-3. ضرورت وجود حجّت، برای آنکه مانع گمراهی اتباع اولیاء الهی بشود

«لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَ لَا يَضِلَّ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُم‏»، که اگر حجّت نباشد اتباع اولیاء الهی بعد از هدایت یضلّ اینها گمراه می‌شدند اگر حجّت به صورت مصداقی نبود.

ببینید حتّی در دوران حضرات معصومین: وقتی امام باقر7 از دنیا می‌رود امام صادق7برای مردم آشکار نیست، ببینید حتی بین بزرگان از یاران امام باقر7 آشکار نیست، روایت است در کتاب «رجال الكشي- اختيار معرفة الرجال‏»، ببینید می‌گوید بعد از وفات امام باقر7 بزرگانی با همدیگر راه می‌رفتند در کوچه‌ها که الان کی امامِ ماست!!؟ دنبال اینکه بعد از ابی جعفر7 امام ما کیست؟ بعد مثلا می‌گفتند که حالا فلان فرد ادعا کرده، بعد می‌رفتند امتحانش می‌کردند می‌دیدند نه این نیست!

این که گاهی رابطه را برای بعضی‌ها مخفی می‌گذاشتند، این خودش هم فشار بوده و هم رشد ایجاد می‌کرده است، تا بعد روایت دارد که مثلا یکی یکی اینها را یک جوری جذب می‌کردند و به ایشان نشان میدادند که آن حجّتی که به دنبالش هستید ماییم، و علائم امامت را برایشان آشکار میکردند؛ یعنی (این خفای رابطه با امام) نه تنها در دوران امام عسکری7 و امام زمان 7اینگونه بوده، بلکه در دوران امام صادق7هم بوده است. من روایتش را اگر یادم بود می‌نوشتم برایتان از خود کتاب کَشّی می‌آوردم که متعدد است، بزرگانی که معروفند دور هم نشسته بودند و می‌گفتند به کی رجوع کنیم، مثل سردرگم در بیابان شدیم چه کنیم!!؟

همین «حیرت و تقاضا» که ایجاد می‌شد هدایت ایجاد می‌شد، یعنی از سر سیری کسی را هدایت نمی‌کنند، حتما باید آن «اشتها و طلب» ایجاد بشود. یعنی فکر نکنید با سر سیری داشتن، راحت همه چیز مهیاست و جور می‌شود، ابتلائات اینقدر سنگین می‌شود ادعاها اینقدر زیاد می‌شود که حتّی در بعضی از روایات دارد وقتی حضرت حجّت ندا می‌کند برای ظهور (که آن دعوتش را ابلاغ می‌کند) و همه می‌شنوند، (خیلی عجیب است) می‌گوید: تا غروبِ همان روز ندای دیگری می‌آید و در بعضی روایات دارد که نداهای دیگری می‌آید، که آن نداهای دیگر هم همه دعوت به اصلاح می‌کنند، و همه مردم هم صداها را می‌شنوند!! (یعنی چیزی نیست که فقط هم یک عده محدودی بشنوند، بلکه)، همه می‌شنوند و شکّ و تردید ایجاد می‌شود.

وقتی امام صادق7 دارد این را برای یارشان می‌گوید، آن یار حضرت دست زد روی دستش یعنی دیگر بیچاره شدیم در این‌چنین وضعیتی، پس دیگر چه کار بکنیم؟ حالا او تازه در محضر امام نشسته اینطور احساسی میکند، حالا ما اینجا با این دوری و با این بافته‌های خودمان چه باید بکنیم!!؟ او در محضر امام نشسته و میگوید اگر اینطوری باشد و این نداها بیاید بیچاره شدیم که چطور تشخیص بدهیم!، بعد حضرت می‌فرماید آن کُوّه‌ را نگاه کن (سوراخی که در بالای اتاق‌ها می‌گذاشتند، در خانه‌های طاق گنبدی که در بالای اتاق سوراخی بوده)، می‌گوید نگاه کن ببین نوری که از آن کُوّه تابیده با سایه‌های کنارش، نگاه بکن به آنجاهایی به نور است در مقایسه با هاله‌های سایه روشن که اطرافش هست، می‌گوید نگاه کن تفاوت دعوت ما با آن دعوت‌های دیگر، مثل تفاوت این نور با سایه است، منتهی کدام چشم این نور را از سایه تشخیص می‌دهد؟

اگر چشم من که علیل شده و اینقدر به اعوجاجات عادت کرده که اختیاراً نور را «نور» ندیده، آن‌وقت در آن شدّت ابتلائات سایه را نور می‌بیند!!، منتهی الاضطرار بالاختیار لا ینافی الاختیار، مبدأ آن اشتباه اختیاری بوده، لذا باید انسان دائماً مراقب خودش باشد که نکند به ظلمت و سایه‌گونه‌ها عادت بکند، تا جایی که حتی سایه را نور ببیند!! و إلّا در آن روزی هم که نور ظهور می‌کند و احتیاج به تمییزِ سخت است دیگر انسان در آنجا چشم دیدن ندارد و سایه را نور می‌بیند، لذا به نداهای سایه‌گونه آنها جذب می‌شود، و وقتی که نعوذ بالله به سوی نداهای آنها برود، دیگر آن موقع در مقابل امام قرار می‌گیرد، آن موقع آن دیگر خیلی سخت می‌شود، یعنی ممکن است نهایت شقاوت ایجاد شود.

#### 3-2-4. غیبت از رابطه بدنی با شخص امام، و قطعیّت رابطه قلبی با نور امام

در ادامه روایتم می‌فرماید، آن حجّت «إِمَّا ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاع»‏، که آن امام حجت ظاهری است که لیس بالمطاع، ممکن است ظاهر باشد اما اطاعت نشده باشد، مانند امیرمومنان علی7 که بعد ازپیغمبر9 ظاهر بود، و امامتش ابلاغ شده بود، امّا لیس بالمطاع مورد اطاعت نبود.

و أمّا ِ مُكْتَتِمٍ و مُتَرَقِّب‏ ، گاهی هم حجّت مکتوم است، آشکار نیست، مثل امام زمان که وقتی به امامت رسید کسی نمی‌شناختش، مکتتم بود و مترقّب و منتظر بود.

فإِنْ «غَابَ مِنَ النَّاسِ» شَخْصُهُ فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ‏، پس اگر غایب باشد، که این خصوصیت مربوط به هر غیبتی است یعنی دوران قبل هم همینطور بود، فان غاب عن النّاس «شخصه» فى حال هدنتهم، اگر شخص او، این شخصش یعنی همان «ظهور بدنی» که ما او را ممتاز از بقیه می‌بینیم، فان غاب عن النّاس شخصه «فى حال هدنتهم»، هُدنه همان حال صلح و سکونی است که غلبه کفر است و قرار بر اظهار نیست، هدنه همین مهادنه و صلح کردن است، فِي حَالِ هُدْنَتِهِم‏، «فَإِنَّ عِلْمَهُ وَ آدَابَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِين مُنبَثّةٌ، فَهُمْ بِهَا عَامِلُون»‏، نمی‌گذارد این سنت فراموش شود، نمی‌گذارد نه به معنی اینکه خود این مومنین فقط اینجوری هستند، نه، بلکه امام است که دائماً دارد این القا را می‌کند، و این رابطه را با قلوب برقرار می‌کند، یعنی هرچند در نظام ظاهری رابطه از طریق شخص امام ممکن نیست که امام بیاید جلوی روی من با من گفتگو بکند، و من این امکان رابطه ظاهری را ندارم، اما «رابطه قلبی» هست، رابطه‌ی «ارتباط قلبی» قطعی است که در حقیقت فَإِنَّ عِلْمَهُ وَ آدَابَهُ «فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِين مُنبَثّةٌ»، فَهُمْ بِهَا عَامِلُون.

و این مومنین هم به این آداب عامل هستند، خیلی روایت دقیق است و شریف بیان شده، شخصش غائب است، مثل همان که می‌گوید خورشید پشت ابر است، در خورشید پشت ابر انسان خورشید را نمی‌بیند به عنوان «شخص خورشید» اما آن «نور خورشید» درخشان و متلألأ است، زمین روشن است، ولی نمی‌دانند خورشید الان کجاست، چون پشت ابر است و دیده نمی‌شود، و نورش باقی است و آثار نور هم باقی است، و آن کمالاتی که از نور باید در زمین و در رشد ایجاد شود همه محقق است، اما شخصش دیده نمیشود، این رابطه خیلی تعبیر زیبایی است که با قلوب رابطه‌اش برقرار است، هرچند با او «رابطه بدنی» در کار نیست.

### 3-3. شرح روایت سوم (از امام حسن عسکری7)

3- و سئل أبو محمّد الحسن بن علىّ عليهما السّلام عن الخبر الّذى روى عن آبائه عليهم السّلام: «إنّ الأرض لا تخلو من حجّة للّه على خلقه. و إنّ من مات و لم يعرف إمام زمانه، مات ميتة جاهليّة.» فقال: «هذا حقّ كما أنّ النّار حقّ.» فقيل: «يابن رسول اللّه! فمن الحجّة و الإمام بعدك؟» فقال: «ابنى محمّد، هو الإمام و الحجّة بعدى من مات و لم يعرفه، مات ميتة جاهليّة.»[[22]](#footnote-23) الحديث.

#### 3-3-1. عدم شناخت امام (و عدم تبعیت از او) موجب جاهلیّت و محرومیت از حیات انسانی

در روایت بعدی می‌فرماید که از امام حسن عسکری7، عن الخبر الّذى روى عن آبائه:: « أنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ، کسی که بمیرد، وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، البته نه لم یعرف یعنی اسمش را نداند، بلکه لم یَعرِف یعنی این رابطه برقرار نشود، منتهی حداقل مراتبی از رابطه باشد، و نه لزوماً اوج رابطه، وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّة ، این ماتَ میتة جاهلیة یعنی «موت حیوانی» می‌شود، منتهی نه آنکه عین حیوان باشد، چون حیوان «جاهلیّت» ندارد، لذا «موتِ حیوانی» یعنی «انسانی که حیوانی بمیرد» چون «شناخت امام» «فصلِ اخیر ِانسان» است، انسانیتِ انسان به آن حجّت است که بشناسد، اگر حجّت شناخته نشود «طریق هدایت» برای انسان آشکار نیست، اگر طریق هدایت آشکار نباشد انسان «انسان» نیست، انسان مانند «حیوان» است، می‌خورد، می‌خوابد، خوب رشد کرده، اما این رشد فقط در حد حیوان است، لذا می‌فرماید که این مات میتة جاهلیه، اگر این بمیرد حیوان مرده، هیچ غیر از حیوان نیست، این جاهلیت یعنی حیوانیت،. یعنی آن که به مرتبه انسان نرسیده چون رشد دائر مدار آن رابطه با حجت بوده، و حتی اگر اتفاقی همان دستور را انجام بدهد اما رابطه با امام نباشد و نشناسد فایده‌ای ندارد، لذا تعبیر آیه شریفه این است كَرَمٰادٍ اِشْتَدَّتْ بِهِ اَلرِّيحُ، مثل رماد و خاکستر‌هایی می‌ماند که اشتدت به الریح، یک باد شدید بر آنها بوزد، چون ریسمانی که اینها را به هم مرتبط کند نیست، همه جدا جدا هستند و پراکنده میشوند.

#### 3-3-2. حقیقتِ امام، روح و ریسمانِ مرتبط کننده‌ی اعمال

امام آن کسی است که تمام اعمال را به هم مرتبط می‌کند، ولایتی است که اینها به هم مرتبط می‌شوند، که اگر این ولایت نباشداعمال مثل خاکستری می‌ماند که كَرَمٰادٍ اِشْتَدَّتْ بِهِ اَلرِّيحُ فِي يَوْمٍ عٰاصِفٍ در آن روزی که باد شدید هم دارد می‌آید خاکستر در باد شدید لاٰ يَقْدِرُونَ مِمّٰا كَسَبُوا عَلىٰ شَيْءٍ، با اینکه کسب کردند لاٰيَقْدِرُونَ مِمّٰا كَسَبُوا عَلىٰ شَيْءٍ، هیچی برایشان باقی نمی‌ماند.

این بیان خیلی بیان عالی است، که تمام اعمال اگر مرتبط نشود و نشان ندهد آن «ولایت الهی» را ، همه پوچ میشوند. چون ریسمان مرتبط‌کننده‌ تمام اعمال آن ولایت است (حالاان‌شاءالله بعدها در یکی از ابواب می‌گوییم که) همه این اعمال ظهور اوست، همه اعمالِ حسنه، حقیقت حسنه، آن «الحسنه» ولایت است، هر حسنه‌ای که به او منجر نشود، به او نرساند مثل خاکستری می‌ماند که در جهت وزش باد هیچی ازش باقی نمی‌ماند، چون رابطه با ولایت ندارد، گسسته است، پیوسته نیست، می‌فرماید کسی که عمل می‌کند فِي يَوْمٍ عٰاصِفٍ لاٰ يَقْدِرُونَ مِمّٰا كَسَبُوا عَلىٰ شَيْءٍ ذٰلِكَ هُوَ اَلضَّلاٰلُ اَلْبَعِيدُ ﴿إبراهيم‏، 18﴾، چقدر آیه زیباست تطبیقش با این مسئله‌ای که اعمال بوده امّا بدون رابطه و ریسمان مرتبط کننده، لذا لایقدرون علی شیء مما کسبوا، چون حجّت و آن ریسمان مرتبط‌کننده اعمال را با همدیگر ندارد.

سوال: خود این اعمال مگر ظهور آن مقام ولایت نیستند؟! پس چطور میشود که کسی عمل را داشته باشد امّا با حقیقتِ عمل (که عمل ظهور اوست) مرتبط نباشد؟

جواب:میشود عمل باشد ولی انسان گسسته با عالم باشد، لذا می‌تواند انسان «شدیدُ العمل» باشد اما هیچ کمالی از آن عمل برایش ایجاد نشود، چون این عمل در حد ظاهر است فقط، عبور نکرده از این، رابطه ایجاد نکرده، چون این عمل باید برساند، رساننده باشد، عمل «فی نفسه» که رساننده نیست، عمل با آن «روحش» رساننده است، اگر قالب بدن عمل را کسی انجام داد، صرف این قالب بدن رساننده نیست، وگرنه کسی که باد هم خم و راستش میکند باید صدق رکوع و سجود برای او بکند، در حالی که این بر این خم و راست شدن صدق رکوع و سجود نمیشود، این عمل ها مثل بادی است، نه در حقیقت روحی دارد و نه رابطه‌ای ایجاد می‌کند.

می‌ترسم روایت را ادامه بدهیم وقت گذشته خلاف یک کسی این نکته را من گفته من همیشه می‌گویم که آدم در آن زمان و وقتی که قرار است صحبت کند، اگر ازش تعدّی بکند، شاید کسانی که در این وقت برای خودشان تنظیم کرده بودند، تعدّی بر آنها باشد و لذا تعدی از آن وقت مقرّر حق الناسی باشد. ما مبتلاییم دیگر، اگر یک موقع زیادتر از حد طول بدهیم ممکن است کسی در رودربایستی گیر کرده باشد و یا مشکلی داشته باشد نشسته باشد، لذا تعدی از آن وقت می‌شود حق الناس.

«و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته».

آقای میریان عزیز همه اصل کار را تثبیتش با این توسل است...

# جلسه دوم

**بسم الله الرحمن الرحیم**

اللهمَّ كن لوليِّكَ الحُجَّةِ بن الحسن، صلواتُكَ عليه و على آبائهِ، في هذه السّاعة و في كلِّ ساعةٍ، وليّاً و حافظاً، و قائداً و ناصراً، و دليلًا و عيناً، حتّى تُسكِنَه أرضَكَ طوعاً، و تُمتّعَهُ فيها طويلا

## 1. مرور مطالب گذشته

جلسه گذشته در خدمت دوستان بحثی که ارائه شد و کتابی که قرار شد خوانده شود کتاب الشموس مضیئه در روایات ظهور و رجعت است که فعلا قسمت ظهور را شروع کردیم و ان‌شاءالله روایاتی که در کتابهای دیگر هم نسبت به همین موضوع تا آنجایی که ظرفیت داشته باشد و لازم باشد ان‌شاءالله عرض خواهد شد. و منحصر به این کتاب نخواهیم بود اما ما محور را این کتاب قرار دادیم.

لذا برای اینکه بحثم منظم به ابواب باشد و ابواب معلوم باشد تا بتوانیم سرعت حرکت هم داشته باشیم لذا در ابواب مختلف معیار را همین کتاب قرار دادیم.

دو روایت از روایات باب خوانده شد و مباحثی مقدمتاً خدمت دوستان عرض شد، در روایت سومی که جلسه گذشته آغاز کردیم اما به سرانجام نرسید و وقت گذشت بحث در اصل بابی که درش قرار داریم فی لزوم وجود الحجة فی الارض فی کل عصر و زمان، این بحث را عرض کردیم در کتابهای مفصل‌تر خیلی تفصیلی ابواب زیادی آوردند و روایات بسیاری ذیل ابواب مختلف آن آمده، اینجا فقط به عنوان یک باب آن هم در چهار روایت آمده که ان‌شاءالله از همین چهار روایت آن بحث‌های مفصل را دوستان استیاد می‌کنند و رجوع می‌کنند و استفاده می‌کنند.

### 1-1. لزوم حضور حجّت در نظام تشریع

دو تا روایت اول که گذشت، روایت اول این بود که حتما در زمین باید حجّت الهی باشد، حالا یا این حجت مستعلن است یا مستخفی است، که عرض کردیم در مورد انبیاء هم همین وارد شده که این حجت یا مستعلن است (علنی است) یا مستخفی است (که در خفاست)، اما حتما باید حضور داشته باشد و این حضوری هم که لازم است هم جهت تشریعی دارد و هم جهت تکوینی دارد، از جهت تشریعی که در روایت اول و در روایت دوم هم به آن اشاره شده بود این بود که «اگر حجت در زمین نباشد اظلال صورت می‌گیرد»، مردم از هدایت دور می‌شوند، لذا به خاطر اینکه هدایت در زمین باقی بماند و وسائل هدایت مصداقی محقق باشد هدایت مصداقی که مردم فقط به مفاهیم به هدایت نرسند، بلکه اشخاص هدایت شده را ببینند و از طریق اینها مفاهیم را با آن مصادیق تطبیق بکنند بفهمند که مقصود از این مفاهیم چه بوده که هدایت مصداقی است، لذا حجت در هر عصری همان هدایت مصداقی است همان «قرآنِ ناطق» است همان «قرآنِ حیّ» است که تمام آن حقایق قرآن را در وجود خودش جلوه‌گر کرده و آشکار می‌کند و آنچه که در قرآن به عنوان حقایق مفهومی ذکر شده است در وجود اینها به صورت مصداقی تجلی پیدا می‌کند، لذا باعث می‌شود که هدایت «ذو وجوه» نشود، که هر کسی جوری تاویل بکند و تفسیر بکند، بلکه هدایت مشخص باشد، آن مفهوم معین باشد که در وجود اینها متجلی شده است. این بحثی بود از نظام تشریعی در بحث لزوم حجت در زمین که اگر نباشد لساخة الارض باهلها، که اگر حجت ظاهری در زمین به نحو حیّ و حاضر نباشد در روایت می‌فرماید که لزوم حضور حجّت برای آن است که و لا يضلّ أتباع أوليائك، اگر حجت نبود (در نظام تشریع) اینها گمراه می‌شدند.

### 1-2. حضور حجّت، برای تحقق غایت خلقت، و عبور مردم از مرتبه حیوانیت

اگر در نظام تشریع آن حجت نباشد «غایت عالم» هم محقق نشده است، اگر در نظام تشریع غایت عالم نباشد که آن حجتی است که تمام حقایق را در وجود خودش محقق کرده است، عالم اگر بدون غایت و غرض شود در حقیقت خلقت عالم عبث می‌شود، چون عالم به لحاظ آن غایت خلق شده بود، پس از جهت حجت تشریعی هم غایت محقق نمی‌شود اگر حجت نباشد و زمین لساخة، و هم مردم از مرتبه حیوانیت عبور نمی‌کنند، این که انسان‌ها از مرتبه حیوانیت عبور بکنند به لحاظ وجود ولی است که آنها را به هدایت می‌رساند، دست آنها را می‌گیرد، چون کار امام «ایصال الی المطلوب» است، رساندن به هدایت است، اگر حجت که همان امام است در زمین نباشد (چه مستخفی چه مستعلن)، چه آن حجّتی که علنی است و آشکار است، و چه آن حجّتی هم که مستخفی است و مربوط به خواص و اولیاء خاص است که آنها را این حجّت هدایت می‌کند، و آن خواص بقیه مردم را هدایت میکنند، آن حجت مستخفی است در بعضی از برهه‌های زمان، و خائف مغمور است، مکتتم است در روایات تعبیرات مختلفی که آمده، و گاهی مستعلن است علنی است و آشکار است و دستش باز است، بسطِ ید دارد، در آنجایی که بسطِ ید دارد و آشکار است، در آنجایی هم که بسطِ ید ندارد اما آشکار است آن هم باز مشکلی ندارد که مردم رجوع می‌کنند دستوراتشان را می‌گیرند، اما آنجایی که خائف مغمور است پنهان است، مکتتم است، یا مستخفی است، در آنجاها رابطه‌اش با خواص برقرار است و از طریق خواص با بقیه ارتباط دارد، لذا هیچگاه نیست که حجت کاملا از بین مردم رخت بربسته باشد، اگر حجت رخت برببندد و نباشد بوجوده المادّی اگر نباشد آن نظام هدایتی در نظام تشریع، و آن حجت مصداقی در نظام تشریع، و آن غایت و غرض در نظام تشریع، این باعث می‌شود که نظام خلقت خلل درش ایجاد شود، در نظام تکوین هم همین مسئله سرایت دارد.

### 1-3. لزوم حضور حجّت در نظام تکوین

در نظام تکوین هم اگر او نباشد «واسطه خلقت» نیست، چون در نظام خلقت هر چه که این سبب وسیع‌تر باشد عظیمتر باشد، این واسطه‌ی بقیه خلق است، لذا حجّت که «اکمل خلائق» است، «اوسع خلائق» است وجوداً ، پس واسطه در خلق است عموماً، یعنی همه خلق را وساطت در خلق دارد،لذا تعبیرات مختلفی که در این مسئله وارد شده است که بکم فتح الله و بکم یختم الله یا ارادة رب فی مقادیر الامور تحبط الیکم و تصدر من بیوتکم یا اگر وارد شده که نحن مشیت الله که خلق الله الاشیاء بالمشیة و المشیة بنفسها و نحن مشیت الله یا علّم آدم الاسماء کلها،که آن سجده ملائکه بر آدمی که تعلیم اسماء بر او شد (آن هم کل اسماء)، این سجده ملائکه یعنی تمام مدبرات امر، تمام وسائط خلق، تمام مجرّدات عالم که تدبیر عالم را به عهده دارند، همه در خدمت «انسان کامل» قرار می‌گیرند، وقتی آنها در خدمت انسان کامل قرار می‌گیرند یعنی این که انسان‌ کامل در حقیقت فضیلت دارد و وجودا بر آنها سعه دارد و آنها جزو شئون انسان کامل می‌شوند، در خدمت انسان هستند، چون سجده به معنای در خدمت درآمدن است، سجده «غایةُ الخضوع» است، در خدمت درآمدن است نه پیشانی به خاک گذاشتن، در عالم دنیا سجده پیشانی به خاک گذاشتن است، و الّا سجده در ملائکه که پیشانی ندارند «غایة التّذلّل» است، یعنی در خدمتِ تام بودن، بدون هیچ مانعی در خدمت انسان کامل قرار گرفتن، و انسان کامل شئونش می‌شود «ملائکةُ الله»، لذا همه عالم خلقت، و همه عالم وجود به واسطه‌ای که ملائکه که مدبّرش در خدمت انسان هستند، لذا همه عالم وجود در خدمت انسان میشود و کل خلقت «شأنِ انسان کامل» است.

پس این هم در نظام تکوینش است که انسان کامل، امام، حجّت، اگر نباشد لو لا الحجة لساخة الارض باهلها، ساخَت یعنی انخسفت، یعنی فرو می‌بلعد، فرومیرود، انخساف می‌شود، این انخساف چه در نظامِ تشریع، و چه در نظام تکوین، قائم به حجت است، در نظام تشریع به هدایتگری و ایجادِ آن کمال هدایتی در نظام تشریعی، و در نظام تکوین هم به وساطت در خلق، به ایجاد، که این هر دو نظام به «انسانِ کامل و امام و حجّت» وابسته است.

### 1-4. غیبتِ حجّت، غیبت از بدنِ اوست، نه غیبت از حقیقتِ او

ضمناً جلسه گذشته عرض شد که غیبت هم «غیبت از بدن» است، نه «غیبت از حقیقت»، امکان ندارد غیبت از حقیقت، همچنان که در رابطه با خداوند تبارک و تعالی امکان ندارد جدایی و بینونت، ]تکویناً[ امکان ندارد کسی از خدا جدا بشود، امکان ندارد کسی از خدای تبارک و تعالی دور شود، راه ندارد «دور شدنِ وجودی»، بله «دور شدن در ادراک» امکان‌پذیر است کسی خدا را ادراک نکند، نه اینکه خدا به او قریب نباشد معکم نباشد، حضور و قُرب او که هو معکم اینما کنتم قطعی است، اما می‌شود کسی این را ادراک نکند، چنانچه اکثری نمی‌کنیم، یعنی اینکه «این ادراک صورت نگیرد» غیر از آن است که «اصلاً نیست» (عدمُ الوجدان، دلیل بر عدمُ الوجود نمیشود)، دقت می‌کنید؟

عین همین مسئله در نظام رابطه با امام و انسان کامل است، در آنجایی که انسان کامل و امام غائب است، و حجت غائب است، یا مستخفی است، اینگونه نیست که او در حجاب باشد، بلکه این مردم در حجابند، در حقیقت حتی آن زمانی که حضرات معصومین: در علم بودند فکر نکنید که آن زمانی که در عَلَن بودند حجاب نداشتند، خیلی از کسانی که اطراف حضرات بودند فقط با بدن حضرات ارتباط داشتند نه بیشتر، ادراکی صورت نمی‌گرفت از نظام حجت، از نظام حجت ارتباطی صورت نمی‌گرفت، بلکه با نظام بدنی اینها رابطه برقرار می‌شد، رویت حاصل می‌شد اما آیا با «نظام حجت» که لو لا حجة رابطه برقرار می‌شد؟ نه در حجاب از رویت حجت بودند.

سوال: الان در حال حاضر بدن حضرت در حجاب هست دیگر، مگر اینطور نیست؟!

**جواب:** آن هم حالا عرض می‌کنیم خدمتتان در روایت بعدی، بدن در حجاب است به لحاظ عدم تطبیق و عدم شناخت است وگرنه در روایت چهارم می‌فرماید که حجّت در بین مردم است، با مردم است، مثل جریان یوسف است با برادرانش، در جریان یوسف عین همین تعبیر آمده که آن حجّت یعرف الناس و لایعرفونها، او در بین مردم است مردم را می‌شناسد، مثل جریان یوسف، یوسف با برادران بود یا نبود؟ برادران می‌آمدند می‌رفتند، اورا می‌دیدند اما یوسف را «یوسف» نمی‌دیدند، «حجیّت یوسف» و «حجّتِ یوسفی» برایشان آشکار نبود، یوسف را نمی‌شناختند، و یوسف را بعداً با «خودِ یوسف» شناختند (که حالا ان‌شاءالله در روایت چهارم این بیان که خیلی بیان عظیمی در این روایت وارد شده است خدمتتان عرض می‌شود).

### 1-5. حجّیّتِ حجّت به ارتباط و دستگیری و هدایت است (قطع رابطه امکان ندارد)

سوال: این که فرمودید در زمان غیبت هدایت تشریعی از طریق خواص انجام میشود، و خواص مردم را هدایت میکنند، این رابطه امام و خواص چگونه است؟

**جواب:** البته هدایت خواص علاوه بر این است که خود امام هم مستقیماً ارتباط دارد در رؤیت‌ها، در ارتباطات، در دستگیری‌ها این کار محقق می‌شود علاوه بر آن رابطه با خواص، اما از طریق خواص به طور علن و آشکار محقق می‌شود.

در چگونگی رابطه بین امام و خواص، بین ایشان حجاب نیست، لذا در روایات دارد که غیبت برای همه نیست!، دقت می‌کنید؟ اینجور نیست که همه در غیبت باشند، کسانی که به آن رابطه رسیدند دیگر در «غیبت» نیستند، منتهی ادعای این که ما رابطه داریم غلط است، «ادعای رؤیت» غلط است، نباید کسی ادعای رویت بکند، اما در اینکه عده ای رابطه دارند حضرت آیت الله بهجت; می‌فرمودند: «همین امروز هستند کسانی که هیچ غیبتی ندارند»، همینجور است مطابق با روایات است، روایات باب را حالا ان‌شاءالله بعداً می‌رسیم در «بحث غیبت».

لذا اینگونه نیست که در زمان غیبت هیچ کسی ارتباط ندارد، اصلا این قطع ارتباط امکان ندارد، اگر رابطه قطع باشد دیگر حجّت «حجّت» نیست، دقت می‌کنید؟ حجت حجیّتش به ارتباط است، به دستگیری است، به این است که هدایت بکند تا اضلال صورت نگیرد، اما ممکن است آن کسی که دارد هدایت می‌شود بشناسد و ممکن هم هست نشناسد، شناختن هم امکان‌پذیر است، اما ادعای رویت ادعای بابیّت، ادعای وساطت غلط است و باید تکذیب شود. توجّه شود که این تفاوت بین این دو تا معلوم باشد.

روایت را هم می‌خواهیم بیشتر بخوانیم چون این بحث هر بابش را که وارد می‌شویم این بحث دنباله دارد و عظیم است و مهم است، ان شاء الله در بحث ظهور و غیبت به آن میپردازیم.

## 2. ادامه شرح روایت سوم

در روایت سوم می‌فرماید که و سئل أبو محمّد الحسن بن علىّ **عليهما السّلام** عن الخبر الّذى این خبر، روى عن آبائه **عليهم السّلام** : این ابو محمد الحسن ابن علی علیهما السلام یعنی امام عسکری علیه السلام، که حضرت میفرمایند: إنّ الأرض لا تخلو من حجّة للّه على خلقه. و إنّ من مات و لم يعرف إمام زمانه، مات ميتة جاهليّة.

### 2-1. غیبتِ حجّت، موجب ضلالت و حیرت در هدایت نمیشود

إنّ الأرض لا تخلو من حجّة للّه على خلقه، یعنی اصلا عدم حضور حجّت امکان ندارد، لذا در یک روایت دارد که خدای تبارک و تعالی که حجتش را در غیبت قرار میدهد، اگر امکان داشت که اولیاء الهی یتردّدون و یریبون اگر امکان داشت که آنها به شک بیفتند هیچگاه حجت را غائب نمی‌کرد[[23]](#footnote-24)، یعنی حتماً و حتماً در حین آنکه حجت غائب است امّا هدایتگری‌اش و «عدم ایجاد شک» باقی است، شک ایجاد نمی‌شد، ریبه ایجاد نمی‌شود، برای همه، بله این که ریب و شک بخواهد ایجاد شود خلاف حجت بودن است، اگر حجت غائب شود و شک ایجاد شود و ریب ایجاد شود این چی هست؟ خلافِ «حجّت بودنِ حجت» است، حتماً حجّت بودن با این است که باید اضلال صورت نگیرد، بله اگر عده‌ای در این ظاهر نبودن به ضلالت افتادند این مانعی ندارد چون اگر حجّت ظاهر هم بودند آنها به ضلالت می‌افتادند، یعنی این اشکال وارد نیست که بگوییم یک عده‌ای به ضلالت می‌افتند، چون مقام «رشد» است، و «اصلِ رابطه» برقرار است، که اگر چشمشان را باز می‌کردند برای آنها هم حجّت تمام بود، اگر آنها هم دقت می‌کردند فاصله نمی‌گرفتند برای آنها هم حجّت تمام بود، حجّت غائب نیست که عدّه‌ای به ضلالت و حیرت بیفتند، این امکان ندارد.

### 2-2. ظهورِ باطن و حقیقتِ انسان، از دورانِ ظهور تا شکوفایی کاملِ آن در قیامت

سوال: پس این که حضرت با ظهورشان در نظام تشریع آشکار میشوند بی فایده میشود دیگر؟! چون همین الان اثر هدایتگری را دارند!؟

جواب: نه! ]ظهور بی فایده نیست[، حالا بحث می‌کنیم، اینکه بحث ظهور چه می‌شود، بحث می‌کنیم، و عرض هم کردیم در جلسه گذشته یک قدری را، عرض کردیم که دوران غیبت جزو عظیم‌ترین دوران‌های بشیریت است، دارند مردم را عبور می‌دهند از اسم الظاهر به اسم الباطن، تا درزمان ظهور می‌خواهد «اسم الجامع» به «دولتِ اسم الظاهر و الباطن» می‌خواهد حاکم شود، اسم جامع می‌خواهد حاکم شود و عظیم‌ترین دوران بشریت دوران ظهور است، که دیگر آنجا رابطه‌ها فقط براساس «نظامِ ظاهر» شکل نمی‌گیرد، بلکه «اساس در نظامِ روابط» «نظامِ روحی و باطنِ انسان» است که نظام جسمی و بدنی انسان هم به تبعِ آن نظامِ روحی مطرح است؛ پس نه اینکه نظام جسم نباشد، چون این هنوز در عالم دنیاست، اما دارد عالم به سمت آن قیامت (و ظهورِ باطنِ انسان) سوق پیدا می‌کند، لذا دوران ظهور مقدمه‌اش غیبت است، و خودِ دوران ظهور مقدمه قیامت است. یعنی می‌خواهد آماده سازی بشود.

قیامت فقط «نظامِ جزاء» نیست آنطورکه بگوییم دیگر سیرِ انسان تمام شده، بلکه در قیامت تازه حقیقتِ انسان متجلّی می‌شود، یعنی حقیقتِ وجودِ انسان، دارد آنجا آن کمال نهاییِ انسان شکوفا می‌شود، در قیامت آشکار می‌شود. درست است که آنجا دیگر «دارِعمل» نیست اما «دارِ نتیجه» هست،و «دارِ نتیجه» جزو «دارِ انسان» است جزو «حقیقتِ انسان» است، حقیقتِ انسانی در قیامت کمالِ وضوح و آشکاری را پیدا می‌کند، لذا جزو مبتهجات و مسرورات اولیاء الهی این است که به قیامت وارد شوند، اگر در مورد متّقّین می‌فرماید که «لَوْ لَا الْآجَالُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ، لَمْ‏ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ»**[[24]](#footnote-25)**، این اشتیاق و عدم قرارشان در دنیا برای این است که مشتاق آن دوره قیامت هستند که توحید به تمامه آشکار می‌شود و این وجود «بدونِ تعلقات» و «منقطع از همه تعلقات» می‌خواهد آشکار شود و توحید را ببیند، آن «غایتِ وجودِ انسانی» محقق شود، لذا ما فکر نکنیم قیامت فقط یک جبری است، یک اضطراری است که دیگر آنجا ربطی به حیات انسانی ندارد! نه! در حقیقت «اصلِ حیاتِ انسانی» قیامت است، همه این عالمِ دنیا مقدمه بوده برای ورود به قیامت، یعنی انسان می‌خواهد تازه وارد به قیامت شود تا آنجا آن حقیقتِ حیاتِ انسانیّه که کمالِ نهاییِ انسان است برایش آشکار شود، لذا تمام دورانِ ظهور، دورانِ غیبت، و دورانِ بعثت، و دوران قبل از بعثت در انبیاء دیگر، مثل دورانی بوده که یک کودکی از کودکی آغاز کرده به دوران بلوغ رسیده و از دوران بلوغ تا آن اوج چهل سالگی که اوج عقلش است رسیده است، و «دورانِ غیبت» برای رسیدن به آن دوران چهل سالگی است که می‌خواهد انسان «انقطاع از بدن» پیدا ‌کند و آماده انقطاع است تا بتواند عقلانیت در وجودش حاکمیتِ تام پیدا بکند، و بعد این آمادگی ایجاد می‌شود برای ظهور، که ظهور پس از این محقق می‌شود، و بعد از آن قیامت محقق می‌شود. حالا ما هنوز کجا رسیده ایم که حقیقتِ ظهور را ببینیم که چیست!

### 2-3. شوق درکِ باطنِ لطیفِ انسان در قیامت، با گذر از شدّت فشارها و شدائد قبل از آن

سوال: این اشتیاق اولیاءالهی به قیامت را که میفرمایید، پس چطور است که در باب حشر (از ابواب معاد کتاب بحارالانوار) داشتیم که همه انسانها (حتّی انبیاء:) در هول و هراس از آن موقف حشر در قیامت میگویند که «نفسی نفسی»، به غیر از نبی ختمی9 که ندایش آن است که «امتی امتی»[[25]](#footnote-26)! حال سوال این است که آن اشتیاق چطور با این هول و هراس جمع میشود؟!

**جواب:** آن برای موقف حساب است، نه در بهشت، موقف حساب است، یکی از مواقف قیامت دورانی بود که حشر می‌خواست صورت بگیرد که همه از شدّت انقطاعشان می‌خواهد حقیقتی محقق شود که تمامِ آن «توحیدِ تام» آشکار شود، لذا باید تمام عُلقه‌ها و تمام حدودها شکسته شود. تمام عُلقه‌ها نسبت به اصحاب یمین و اصحاب شمال، و تمام حدود نسبت به سابقین و مقرّبین شکسته شود، وقتی که می‌خواهد اینها شکسته شود همه میگویند «نفسی نفسی»، وقتی می‌خواهد این حدود شکسته شود این «نفسی نفسی» در آنجا جا دارد، این خودش یک کمال است، یک موطن کمال است که آنجا همه در حقیقت به اضطرار می‌افتند، غیر از نبی ختمی9 که همه به تبعِ ایشان به محضر ربوبی بار پیدا می‌کنند، و به شفاعت حضرت این شکسته شدن حدود محقق میشود، و ]انقطاع از غیر و اتّصال به حق[ از آن موطن نشئت می‌گیرد.

سوال: اینکه هم در مورد مواقف قیامت و هم در مورد دوران منتهی به ظهور، در هردو «شدّت هول و فشارِ شدائد» را مطرح کردید، و نیز اینکه برای از« ظاهر» به «باطن» رسیدن نیاز به این شدّت هست، و از طرف دیگر در مباحث دیگر مطرح کرده بودید که این «باطن» در حقیقت «شدّت لطافت» است نه مخفی شدن[[26]](#footnote-27)، حال سوال این است که چرا این چیزی که اینقدر لطیف و پیداست، برای رسیدن به آن باید آنقدر سختی کشید و در «شدّتِ هول و فشارِ شدائد» افتاد؟!

**جواب:** جوابش در خودش نیست؟ چیزی که «شدّتِ پیدایی» دارد برای درک آن باید در فشارها لطیف شد و لطافت در ادراک یافت. ما اشیاء را عادت کردیم با حدود می‌شناسیم چشم ما «چشمِ حدبین» است، ادراکات ما «ادراکات حدبین» است، اگر چیزی حد نداشته باشد اصلا آن را نمیشناسیم!، اگر هوا دائماً ملایمِ حدّ بدن ما بود، آیا اصلاً ما احساس هوا را می‌کردیم؟ اگر دائماً روز بود و غروب و طلوعی نبود (تا بتوانیم در برابر نور یک حدّ و ضدّ در تاریکی بشناسیم)، آیا ما احساس می‌کردیم که خورشید تابندگی دارد؟ نه!، چون ما در عالم دنیا چشممان حدبین است، «تُعْرَفُ الْاشْياءُ بِأضْدادِها»[[27]](#footnote-28)، که اشیاء به اضدادشان شناخته می‌شوند، ما حدّ اشیاء را می‌بینیم، خب ]ابتدائاً[ تا این حدود رفت و آمدش را نبینیم نمیشناسیم! لذا خدای تبارک و تعالی فصول قرار داده، شب و روز قرار داده، تغییر و تدریج قرار داده، هر چیزی را برایش ضد قرار داده است؛ تا کسی بخواهد از این اضداد عبور بکند و شناختش دائر مدار اضداد نباشد بسیار فشار و سختی دارد.

ما شناختمان در نظام فلسفی شناخت ماهوی است، شئ را بحدوده و بماهیتة می‌شناسیم (نه بوجوده)[[28]](#footnote-29)، لذا نگاهمان بر این اساس است، تا بخواهد اساسِ شناخت «وجودی» شود خیلی سخت و سنگین است، أوحدی از انسانها در اینجا ممکن است شناختشان به «شناخت وجودی» برسد، که اشیاء را نه «از راه اضدادشان»، بلکه «از راه خودشان» بشناسند، یعنی به وجودشان شناخته شوند، بدون اینکه حدودشان را ببینند.

ما چون «خودمان محدودیم» امکان ندارد «شناخت بدون حد» بکنیم، در قیامت می‌خواهد «شناخت براساس وجود» محقق شود، یعنی انسان‌ها نه براساس این که «حدود و عدمیات» را ببینند بشناسند، بلکه در بهشت شناخت براساس وجود است نه عدم!، ما در دنیا شناختمان بر اساس أعدام است، لذا هر چیزی که عدمش ضعیف‌تر باشد و وجودش قویتر باشد کمتر مورد شناخت ما قرار میگیرد.

دقت بکنید، هرچقدر موجودی «شدّت ظهور» داشته باشد، یعنی عدمش ضعیف‌تر باشد، و وجودش قویتر باشد، در دنیا کمتر مورد شناخت ما قرار می‌گیرد. اما در بهشت این حقیقت شناختش آشکار میشود، آنجا انسان «چشمِ حقیقت‌بین» و «چشمِ وجود بین» پیدا می‌کند، تمام این مواقف قیامت و فشارهایش برای این است که انسان را برسانند به جایی که نخواهد از طریق أعدام و أضداد بشناسد ]چون شناخت وجودی بدون واسطه أعدام و أضداد، مقدّمه‌ی شناخت خداست که به وجود خودش شناخته میشود، و او هرگز ضدّی ندارد[[[29]](#footnote-30)، ما عادت کردیم تا حدّ نباشد، تا عدم نباشد شیئی را نمی‌شناسیم.

سوال: یعنی این هول و فشارها، ما را از ماهیّت ها و شناخت بواسطه‌ی أعدام و أضداد جدا میکند؟!

**جواب:** بله از حدود جدا می‌کند، و از شناخت به حدود جدا می‌کند، انسان را سعه میدهد، با سعه‌ی انسان «تغییر در وجود و ادراکِ انسان» محقق می‌شود، این تغییر در ادراک انسان است.

البته بحث بنا بود خیلی خلاصه فلسفی دقیق نشود، لذا سعی بکنید سوالات در حدّی باشد که بیشتر به نظام کاربردی بحث امام زمان مرتبط شود، من دوست دارم اما فکر می‌کنم که این مباحث علمی بعد از این است که ان‌شاءالله اهل عمل شدیم، عمل انجام دادیم، بعد هم آن وقت در دقائق مسائل معرفتی سیر بکنیم ان‌شاءالله، ولی اینجا کار فعلاً بر این است که روایات امام زمان7 یک تکانی به ما بدهد، یک حرکتی ایجاد بکند، و بدنبال یک حرکت در دوران غیبت و آماده شدن برای ظهور باشیم، وگرنه اگر جلوی آینه بایستیم هی بگوییم این آینه چقدر خوب است جنسش چیست قیمتش چند است، این نگاه به آینه نیست نگاه به آینه این است که «انسان تصویرش را ببیند و عیبش را برطرف بکند»، اما اگر به آینه نگاه کرد به عنوان آینه (نه بعنوان اصلاحِ خودش در آینه) آنگاه دیگر نگاهش نفعی ندارد، این که عرض می‌کنم از باب این است که چون این بحث مباحث معرفتی کشش دارد، من خودم خلاصه اهلش هستم حالا وای به حال وقتی که شما هم وارد شوید دیگر آن وقت درآمدن از آن خیلی سختتر می‌شود.

### 2-4. زمین فقط «ظرف تحقق حجّت» است (نه قید آن)، و او حجّت بر کلِّ نظام وجودست

]در روایت سوم[ می‌فرماید که إنّ الأرض لا تخلو من حجّة للّه على خلقه، این ارض که إنّ الأرض لا تخلو من حجّة للّه على خلقه، این ارض درست است که ظرف وجود خلیفة الله و حجة الله است، اما قیدِ موضوع نیست، «ظرفِ موضوع» است، لذا حجّتی که در ارض است «حجّت بر کلّ نظام وجود است» (نه فقط حجّت بر اهل ارض)، همچنان که در عَلَّمَ آدمَ الاسماء آنجا که انی جاعل فی الارضِ «خلیفةً»، خلیفه مطلق است اما در کجا محقق شده ظرفش؟ ظرف تحققش در ارض است، اگر ظرفش در ارض محقق شد نه اینکه این خلیفه آسمانیان نباشد، نه اینکه این خلیفه ملائکه الله نباشد؛ اگر فقط خلیفه بر زمین است پس چرا ملائکه سجده کردند به او!؟ آن هم میفرماید: فسجد ملائک کُلُّهُم أجمعون، که همه ملائکه سجده کردند (نه اینکه هیچ ملکی تا صرفاً خلافتش بر زمین باشد!).

اگر عده‌ای از ملائکه به عنوان ملائکه مهیّمین در روایت دارد که اینها از سجده معاف بودند، نه اینکه خطاب به آنها متوجه شد و اینها معاف از سجده بودند، بلکه در روایت دارد که اینها در هَیَمانند و اصلاً در خطابِ به سجده اینها ادراکِ خطاب را نمی‌کنند چون درحالت «فناءِ تام» هستند، لذا چون ادراک خطاب نمی‌کنند، از آنها سجده صورت نمی‌گیرد، و آن هم یک موطن از انسان است در حالتی که انسان به مرتبه «فناء فی الله» می‌رسد. یعنی انسان در مرتبه فنا «متحد با درجه‌ی ملائکه مهیّمین» می‌شود.

لذا خلیفة الله و حجة الله حجّت است برای من فوق الارض و برای من فوق السماء حتی تا عرش الهی؛ لذا ملائکة الله همه ساجدند بر این حجّت، همه در حقیقت راکع هستند برای این حجت، همه در خدمتِ حجّت هستند، که إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّينَا در روایت دارد[[30]](#footnote-31) که ملائکه خدّام ما هستند ان الملائکةیعنی همه ملائکه لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّينَا، همه‌شان خادم هستند، این درست است، مطابق است، چون خلیفة الله است، چون در عَلَّمَ الآدم الأسماء، آن حجّت، مسجودِ ملائکه می‌شود، ملائکه نسبت به او خاضع و خاشعند، لذا این که میفرماید إنّ الأرض لا تخلو من حجّة للّه على خلقه، چون مکان و «ظرفِ» آن حجّت در زمین است لا تخلوا الارض من حجة لله علی خلقه نه اینکه این حجّت فقط برای ارض است، مثل همان انی جاعل فی الارض خلیفةً این تطابق دارد با همان.

چون آن کسی که غایت است در ارض است، آن کسی که مسجود همه است در ارض است، لذا این حجّت هم در ارض است، ارض «ظرف» است نه «قید موضوع»، دقت می‌کنید از جهت ادبی «ظرف» است.

### 2-5. انسانی که به کمال انسانی نرسیده، در مرتبه حیوانی و دورانِ جاهلیّت مانده

وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، اگر کسی از دنیا رفت و نشناخت امام زمانش را، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، چون اگر نشناخت «تبعیت» هم صورت نمی‌گیرد، اگر نشناخت و تبعیت صورت نگرفت در مرتبه حیوانیت مانده، در مرتبه حیوانیت مانده چون انسانی است که در مرتبه حیوان مانده این هنوز در «دورانِ جاهلیّت» است، دورانِ جاهلیت یعنی دورانِ حیوانیّت انسان، دورانی که انسان هنوز از مرتبه حیوانیت عبور نکرده، منتهی دقّت شود که این انسانی است که حیوان مانده، این به حیوان توهین نیست، انسانی است که ظرفیت و استعداد انسانی داشته ولی به مرتبه انسانی نرسیده، لذا می‌فرماید که اگر نشناخت تبعیت صورت نمی‌گیرد، و اگر نشناخت و تبعیت صورت نگرفت کمالی محقق نشده، و اگر کمال محقق نشده در دوره حیوانیت مانده، و دوران حیوانیت یعنی همان دوره جاهلیّت.

فقال: « هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّارَ حَقٌّ، اینجا می‌فرماید که حضرت فرمود که این خبر را که نقل کرد از آبائش فرمودند که: هذا حق کما ان النار حق یعنی اینقدر این واضح و آشکار است، چرا آن نار را همه قبول دارند که جهنم حق است، این جریان لا تخلوا من حجة که هیچ گاه نمی‌شود زمین از حجت خالی باشد مثل همان است در حقّانیت، همانجور در صدق و حقّانیت مثل همان واضح است.

سوال: در نسخه ای دیگر از همین روایت «النهار» آمده است!

**جواب:** آن هم عیبی ندارد كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ همچنان که روز حق است، همینجور است در نسخه کدام کتاب آمده بوده؟ اثبات الهدی نوشته بوده؟ بله اثبات الهدی کتاب خیلی عالی است که ایشان (در الشموس المضیئه) مدرکش عمدتاً از اثبات الهدی است، من بدم نمی‌آمد خود اثبات الهدی را بخوانیم، چون خودم دو بار تمام روایات باب ظهورش را واقعا چند سال پیش زیرورو کردم خیلی عالی است، و یک نورانیتی هم دارد آدم احساس می‌کند همین روایت گاهی در بعضی از کتابهای دیگر می‌آمد آدم یک جوری استفاده می‌کند، در یک کتاب دیگر یعنی این خود آن مولفی که اینها را می‌نویسد خیلی اثر دارد در آن که انسان انتقال پیدا بکند یعنی حامل این روایات هم اثر دارد در این که انسان بهره‌مندی‌اش بیشتر شود، خدا رحمت کند حضرت آیت الله بهجت; می‌فرمودند که این که لمعتین به عنوان کتاب درسی شکل گرفت برای اخلاص شهید اول و شهید ثانی بود که اینها خیلی با اخلاص بودند لذا همین برکتی که باعث شد که این کتاب کتاب درسی شود و چه کمالاتی برای افراد ایجاد بشود در اثر خواندن همین کتابها، و چه حقایقی بازگو شود برای مردم و دین خدا رشد پیدا کند به واسطه اینکه طلابی که این درسها را خواندند به اجتهاد رسیدند، بیان کردند، تمام اینها از منشأ این اخلاص است، لذا می‌بینیم این اخلاص است که کار را اینقدر عظیم می‌کند، گاهی می‌بینید که یک کاری با اخلاصش عظمت و بقائش خیلی عظیم می‌شود لذا سعی بکنیم که در کارهایمان اخلاص خیلی باشد، هر چند اگر آن کار کم باشد با اخلاص «بقاء» پیدا می‌کند، گاهی از یک کار سنگینی که وقت زیادی هم برده آن کار نمی‌آید که انسان گاهی یک کار کمتری را با اخلاص بکند، لذا اگر کار سنگین را با اخلاص بکنیم دیگر آن وقت عظمتش فوق‌العاده میشود.

می‌فرماید هذا حق کما ان النار حق، اگر ان النهار باشد البته آشکارتر است این واضحتر است.

#### 2-5-1. معرفی حجّت به شیعیان مراتب مختلف داشته است

فقيل: «يابن رسول اللّه! فمن الحجّة و الإمام بعدك؟» از امام عسکری7سوال می‌شود که حجت و امام بعد شما کیست؟ فقال: «ابنى محمّد، هو الإمام و الحجّة بعدى، من مات و لم يعرفه، مات ميتة جاهليّة.

اینجا از آن موارد نادری است که حضرت معرفی کرده، چون می‌دانید امام عسکری7 در معرفی امام زمان7 خیلی معرفی نکردند چون خیلی دشمن بود برای آن جریاناتی که نسبت به امام زمان بود، لذا امام عسکری7 خیلی با کنایه، خیلی با خفا به اصحاب خاص و اصحاب سرّشان حضرت حجّت7 را معرفی کرده بودند، و اینجا از آن جاهایی است که حضرت خلاصه آشکارتر بیان کرده هر چند نشان نداده، چون بعضی جاها به بعضی‌ها حضرت در همان کودکی نشان هم دادند، و حتی عقیقه کردند و گوشتش را فرستادند برای بعضی از یاران خاصشان، که این عقیقه برای آن امام بعدی است، یعنی بعضی‌ها در این حد مَحرم بودند، بعضی‌ها از ابتدا «مَحرمِ دیدن» بودند، بعضی‌ها بعد از امامتِ حضرت ایشان را دیدند، و بعضی‌ها در دوران غیبت صغری، یعنی هر کدام از اینها یک مرتبه‌ای بوده.

#### 2-5-2. جاهلیّت نسبت به حجّت، تشکیکی است (از جهل با عناد و شرک، تا جهل صرف)

سوال: آیا این جاهلیّت تشکیکی است (جاهلیّت در عدم شناخت امام) ؟!

**جواب:** خب قطعا تشکیکی است، حالا بعد هم بیان می‌کند در روایتی از نبی ختمی9 است که می‌فرماید: يَا سَلْمَانُ فَمَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْهُمْ يَعْرِفُهُ فَهِيَ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ فَإِنْ جَهِلَهُ وَ عَادَاهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ إِنْ جَهِلَهُ وَ لَمْ يُعَادِهِ وَ لَمْ يُوَالِ لَهُ عَدُوّاً فَهُوَ جَاهِلٌ وَ لَيْسَ بِمُشْرِكٍ**[[31]](#footnote-32)**، گاهی هم جاهل است هم علاوه بر جهلش معاندت هم دارد، دشمنی هم دارد، این می‌شود اوج جاهلیت، این می‌شود شرک، درجه‌ای فوق از جاهلیت، شرک محض است اما یک کسی جاهل است اما عناد ندارد، عداوت ندارد، و نمی‌شناسد جاهل هم هست، این فرد است که مات میتة جاهلیة اما آنی که علاوه بر اینکه نمی‌شناسد عناد هم دارد و عداوت هم دارد او، در این خطاب می‌فرماید يَا سَلْمَانُ فَمَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْهُمْ يَعْرِفُهُ فَهِيَ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ فَإِنْ جَهِلَهُ وَ عَادَاهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ إِنْ جَهِلَهُ وَ لَمْ يُعَادِهِ وَ لَمْ يُوَالِ لَهُ عَدُوّاً فَهُوَ جَاهِلٌ وَ لَيْسَ بِمُشْرِكٍ، پس این تشکیکش است که جاهلیت می‌تواند تشکیکی باشد، تشکیکی که در مرتبه شدیدش «شرک است و مشرک»، و در مرتبه پایین ترش اینکه فقط جاهل باشد و نشناسد. اینی که نشناسد و با میت جاهلیت از دنیا برود این مثل قاصر می‌ماند، و آن کسی که کوتاهی کرده یا عداوت کرده و نشناخته است او مقصر است تا حد شرک، که بالاتر هم می‌رود، خود اینها هم مراتب دارد.

سوال: آن مرتبه از «معرفت وجودی نسبت به امام7» را هم که خیلی ها ندارند، آیا آنها هم جاهلند؟!

**جواب:** خیر، معرفت به مراتبِ وجودیِ حضرت از فضائل است، اصل این مسئله است که انسان امامش را بشناسد، البته فقط هم «شناختِ به اسم» نیست، این «شناخت با تبعیت» است، و همین مقداری که بشناسد و تبعیت بکند، همین به نحو اجمال هم که بشناسد و تبعیت بکند این فرد از میته جاهلیت خارج شده است، هر چند در مراتب کمال هم انواع و اقسام و مراتب است، اینجور نیست که همه در یک درجه باشند.

## 3. شرح روایت چهارم (از امیرالمؤمنین7)

و عن أبى عبد اللّه **عليه السّلام**- فى حديث- انّ أمير المؤمنين **عليه السّلام** قال: «اعلموا ، این حدیث شریف، حدیثی است که در بحارالانوار و در اثبات الهدی که آمده، در بحار جلد 51 صفحه 112 و 113 مفصلش آمده، روایت هم صدر دارد و هم ذیل دارد.

### 3-1. چه افرادی از فتنه‌های پیچ در پیچِ ظلمانیِ آخرالزمان رهایی می یابند؟

صدر روایت این است که: عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ7: خَبَرٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ عَشَرَةٍ تَرْوِيه ‏ اگر یک خبری را بفهمی بهتر از ده تا خبر است که نقل بکنی، بعد می‌فرماید که إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ لِكُلِّ صَوَابٍ نُوراً ثُمَّ قَالَ إِنَّا وَ اللَّهِ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهاً حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْن، اینکه فرموده یلحن له تعبیر شده که وقتی که ما با رمز با او صحبت می‌کنیم می‌فهمد، یعنی اینجور نیست که لازم باشد با او آشکار صحبت بکنیم، یعنی فقیه از شیعیان ما کسی است که وقتی با کنایه و اشاره با او صحبت می‌کنیم او می‌گیرد، چون دوران تقیه بوده که ما با رمز با او صحبت می‌کنیم، یعنی کسان دیگری که نشستند نمی‌فهمند اما او که نشسته او می‌فهمد، لذا می‌فرماید که لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهاً حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْن، وقتی که با او با لحن گفتگو می‌شود می‌شناسد، سپس در ادامه میفرماید: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ7 قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ: وَ إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ فِتَناً مُظْلِمَةً، از اینجا وارد کلام امیرمومنان می‌شود که می‌فرماید انّ مِن ورائکم، پشت سر شما بعد از این هست فِتَناً مُظْلِمَةً عَمْيَاءَ مُنْكَسِفَةً لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّوَمَة، در این فتن مظلمه، دقت کنید که فتنه خودش جاهایی است که تشابه ایجاد می‌شود، اشتباه ایجاد می‌شود، فتنه جایی است که تشابه در تکلیف ایجاد میشود، آدم نمی‌داند چه بکند، بعد علاوه بر فتنه بودن میفرماید مُظْلِمَةً بعد عَمْيَاءَ بعد مُنْكَسِفَةً، یعنی دیگر خیلی شدّت در تاریکی‌های پشت تاریکی و ظلمت بعد از ظلمت، در آینده‌ی شما وجود دارد که لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّوَمَة، کسی نجات پیدا نمی‌کند از این فتنه‌های تو درتوی پیچ در پیچ ظلمانی إِلَّا النُّوَمَة، مگر یک اشخاص خاصی.

سوال شد از حضرت که قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا النُّوَمَة؟ این که شما می‌فرمایید آنی که هشیار است و می‌تواند از این فتنه های شدید نجات پیدا کند، این النُّوَمَة کیست؟ قال: الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ، حضرت فرمود: النُّوَمَة کسی است که به احوال مردم کاملا اطلاع دارد، خوب می‌شناسد حد و حدودها را یعرف الناس همه جهات را، همه افراد را، همه را خوب می‌شناسد اینجوری نیست سرش کلاه برود، می‌فهمد هر فکری از کجا نشئت گرفته، یعرف الناس خوب می‌شناسد، نه اینکه یعرف الناس یعنی اسم و رسمشان را، این معرفت «معرفت حقیقیه» است، که باعث می‌شود در فتنه‌ها سالم در برود، خوب می‌شناسد که خطوط فکری از کجا نشئت گرفته است، نمی‌آید در ظاهر بماند همانجوری که آن دفعه عرض کردم: وقتی که دارد ندای حضرت در زمان ظهور محقق می‌شود، چند نداء دیگر تا غروب آن روز همه دعوت به اصلاح می‌کنند، که آن شخصِ مخاطب امام گفت ما اینجا گمراه شدیم، نجات پیدا نمی‌کنیم! حضرت فرمود چرا؟ گفت: چون می‌گوید چند تا ندا همه دعوت به اصلاح چطور بفهمیم؟ حضرت فرمود: تفاوت ندای ما با ندای بقیه مثل این نوری است که از این سوراخ بالای سقف افتاده در مقایسه با نورهای کنارش، سایه‌های کنارش، که این تفاوت چقدر واضح است، اگر کسی چشمش بصیر باشد، این شناخت برایش باشد، اما اگر کسی سرش را بکند در لاک خودش و کاری به هیچ کس نداشته باشد، و فکر کند که نجات پیدا می‌کند، او نجات پیدا نمی‌کند و کولی می‌دهد به همه، این سرش کلاه می‌رود، این به راحتی گول می‌خورد.

لذا یعرف الناس خوب می‌شناسد همه را، حواسش هست اما داخل جریانات نشده، قاطی نشده، اما همه را خوب می‌شناسد یعرف الناس و لا یعرفونه، اما مردم او را با خودشان در جریانات نمی‌بینند که قاطی جریانات شده باشد، همراه جریانات نشده، در جریانات نیست اما همه جریانات را می‌شناسد، یعنی تکلیفش را انجام می‌دهد ساکت نیست، اما هیچ جریانی را با خودش نمی‌برد، هیچ رنگی از جریانات برای او ایجاد نمی‌شود، یعرف الناس و لا یعرفونه و اعلموا، از اینجا وارد این روایت می‌شود یعنی این اعلموا که اینجا آمد مقدمه‌اش این صدر روایت بود که الان برایتان خواندم.

### 3-2. خلق از رؤیتِ حجّت کورند، نه آنکه ارتباط با حجّت ممکن نباشد!

وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عزّ و جلّ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ مِنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ، خیلی در روایت قاعده‌ها دقیق است، أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عزّ و جلّ،که قبلا داشتیم، وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ مِنْهَا (یا عنها)، نمی‌فرماید که خداوند حجّتِ خود را پنهان می‌کند، بلکه می‌گوید این خلق هستند که از او سَيُعْمِي کور می‌شوند.

همانطور که معصومین: در مورد خداوند میفرمایند: إِحْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ ، خدای تبارک و تعالی محجوب است اما به غیرِ حجابِ محجوب، یا میفرمایند: لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ**[[32]](#footnote-33)**، مخلوقات «خودِ خلقتشان» حجاب می‌شود، نه اینکه خدا در حجاب است، یا اینکه یک خلقی است و یک خدایی است و یک حجابی که حاجب بین خدا و خلق باشد، نه!، این خلایق در کوری قرار می‌گیرند، نه اینکه او ظاهر نباشد، خیلی تعبیر عالی است، سَيُعْمِي خَلْقَهُ مِنْهَا یا عَنها، هر دو نسخه وارد شده، سَيُعْمِي زود باشد که خلق کور شوند، لذا این کوری غیر از آنجایی بود که می‌دیدند با چشم، یعنی حتّی همان جایی هم که مردم حضرات معصومین: را با چشم می‌دیدند اما حجّت بودنِ آنها را نمی‌شناختند کور بودند، اما این کوری به‌زودی واضح می‌شود، می‌فهمد که نمی‌بیند، می‌فهمد که نمی‌یابد، در آنجا نمی‌فهمید، و هنگامی هم که حضرت را می‌دید فکر می‌کرد که فقط همین است دیگر!

این یک رحمت الهی است در دوران غیبت که انسان بفهمد که با این چشم نمی‌بیند، اما «رابطه قلبی» برقرار است (همانجور که در روایت دوم گذشت)، رابطه برقرار است. اثر در کار است، هیچ امکان انفصال نیست، لذا دقت بکنید که سَيُعْمِي خَلْقَهُ مِنْهَا یا عَنها آن هم بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ. با ظلمشان و جهلشان اینها غائب شدند، نه اینکه همینجور فی نفسه غیبت محقق شده، اینها حالا ببینید تعبیر این روایت که بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ .

#### 3-2-1. حجاب فقط از اعمال بد ماست، و حجّت پوشیده نیست (داستان علی ابن مهزیار)

در این رابطه نکته‌ای را از آن روایت علی ابن مهزیار برایتان می‌خوانم، در بیانی که در آن جریان هست خیلی زیباست، می‌گوید علی ابن مهزیار وقتی که آن فرستاده حضرت رسید بهش و خواست ببرد، فرستاده سوال می‌کند که ای ابوالحسن (علی ابن مهزیار) اینجا چه می‌خواهی؟ ابن مهزیار نقل میکند: جواب دادم که امامی را میخواهم که از عالم پوشیده است و در غیبت است!، فرستاده گفت: مَا هُوَ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ، وَ لَكِنْ حَجَبَهُ سُوءُ أَعْمَالِكُم او از شما پوشیده نیست، و بلکه حجاب بین شما و ایشان فقط اعمال بد شماست، او پوشیده نیست، حجاب اعمال شماست[[33]](#footnote-34).

بعد وقتی علی ابن مهزیار خدمت امام رسید، می‌گوید: امام7 فرمودند: يَا أَبَا الْحَسَنِ، قَدْ كُنَّا نَتَوَقَّعُكَ لَيْلًا وَ نَهَاراً، «ای ابوالحسن شب و روز منتظر دیدار تو بودیم!»، خیلی تعبیر سنگینی است شب و روز منتظر دیدار تو بودیم و از این زودتر انتظار داشتیم تا تو را ببینیم، فَمَا الَّذِي أَبْطَأَ بِكَ عَلَيْنَا؟! «چه چیزی تو را از دیدار ما بازداشت!؟»، این کلمات یعنی از آن طرف هیچ بخلی نیست منعی نیست حجابی نیست، پس چه چیزی تو را از دیدار ما بازداشت؟!

علی ابن مهزیار میگوید: عرض کردم «ای مولا و ای آقای من کسی نبود تا مرا به سوی شما راهنمایی کند، و بیاورد!!»، همین نگاهی که الان ما داریم، درست است؟

سپس امام7 با تعجب فرمود: لَمْ نَجِدْ أَحَداً يَدْلُّكَ!!؟ «کسی نبود که تو را پیش من بیاورد!!؟»، سپس حضرت سر خود را به زیر انداخت و انگشت خود را درخاک فرو برد و فرمود: لَا وَ لَكِنَّكُمْ كَثَّرْتُمُ الْأَمْوَالَ، وَ تَجَبَّرْتُمْ عَلَى ضُعَفَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَطَعْتُمُ الرَّحِمَ الَّذِي بَيْنَكُمْ، فَأَيُّ عُذْرٍ لَكُمْ الْآنَ؟ چنین نیست، بلکه اموال خود را زیاد کرده‌اید و بر ضعفای مومنین سخت گرفته‌اید و ارتباط و خویشاوندی بین خود را قطع کرده‌اید، چه عذری برای خود دارید اکنون؟ [[34]](#footnote-35).

#### 3-2-2. شما با خودتان چه کردید که نمی‌بینید!!

خیلی تعبیر سنگین است، حجاب مربوط به این طرف است، اصلا قطع رابطه از جانب او امکان ندارد، چون اصل بر رابطه است. به یکی از بزرگان از اساتید مرحوم آقا سیّدمحمدحسن الهی گفتند: شما چطور حضرت را می‌بینی؟ گفته بود: «من نمی‌دانم شما با خودتان چه کردید که نمی‌بینید!!»، اصل بر دیدن است، نه اینکه دیدن تعجب داشته باشد!!

در نظر ما این خیلی حرف عجیبی است که آنها می‌زنند، اصلاً انگار آنها در یک عالم دیگری هستند!، وقتی پرسیدند: شما چه کردید می‌بینید؟ گفته بود: من نمیدانم شما با خودتان چه کردید که نمی‌بینید وگرنه اصل بر دیدن است، اصل بر رابطه است، شما چه کردید که نمی‌بینید او را ؟!

این داستان در همین رابطه است، که چه کردیم که نمی‌بینیم، وظایفمان را کوتاهی کردیم، رابطه‌ها را درست انجام نمی‌دهیم، بعد علی ابن مهزیار می‌گوید: آنجا عرض کردم: التَّوْبَةَ التَّوْبَةَ، الْإِقَالَةَ الْإِقَالَة، «توبه می‌کنم توبه می‌کنم!، ببخشایید ببخشایید!»، سپس حضرت فرمودند: يَا ابْنَ الْمَهْزِيَارِ! لَوْ لَا اسْتِغْفَارُ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ، لَهَلَكَ مَنْ عَلَيْهَا إِلَّا خَوَاصَّ الشِّيعَةِ الَّذِينَ تُشْبِهُ أَقْوَالُهُمْ أَفْعَالَهُمْ، «ای پسر مهزیار! اگر نبود اینکه بعضی از شما برای بعضی دیگر طلب آمرزش می‌کردید همه اهل زمین هلاک می‌شدند مگر خواصی از شیعه که حرف و عملشان یکی بود»[[35]](#footnote-36).

### 3-3. دوران غیبت، دورانِ رسیدن به مرتبه صدق (تطابق حرف و عمل، و ظاهر و باطن)

خیلی حرف و عمل یکی بودن سخت است، در دوران ظهور «صدق» می‌خواهد محقق شود. در دوران غیبت انسان می‌خواهد به «مرتبه صدق» برسد. در روایت دارد مومن کسی است که اگر تمام اعمالش و زندگی‌اش را بگذارند در طبق بچرخانند جلوی مردم باکش نیست!، خیلی حرف سنگینی است الان بگذارند در طبق یعنی مثل اینکه بگذارند در اینترنت همه اعمال و زندگی را !، همه اعمالش را بگذارند در اینترنت و همه بتوانند ببینند، این باکش نیست چون چیزی مخفی ندارد، حال چند نفر از ما حاضریم؟

اینکه بگوییم همه زندگیمان را خفایای وجودمان را، آن خفایای نیتمان را که عمل ماست آنها همه را بگذارند در صحنه عَلَن که همه ببینند! ، خیلی واویلا می‌شود!!

لذا در روایات دارد که در روز ظهور همه این خفایا آشکار می‌شود، آنچه که پنهان بوده است عَلَنی میشود، لذا دارد که اگر منافقی در دل سنگی مخفی شود («در دل سنگ» نه پشت سنگ)، اگر در دل سنگی مثل غار، خودش را قایم کرده باشد، آن سنگ ندا می‌دهد که درون من منافقی مخفی شده است! فکسرنی و اقتله من را بشکنید او را بکُشید!، حالا شما فکر می‌کنید «سینه بنی آدم» این ندا را نمی‌کند؟ آنکه سنگ است و به نظر ما بدونِ‌شعور است این ندا را می‌کند در آن روز، حال «در این دل» اگر نفاق باشد آشکار نمی‌شود؟! اگر خلاف باشد آشکار نمی‌شود؟!

لذا هر چقدر می‌خواهیم آماده شویم باید «صدق» داشته باشیم، صدق بین آنچه که در درون و باطنِ ماست و آنچه که در ظاهر است، حضرت در این روایت تشرّف علی بن مهزیار می‌فرماید که: اگر این استغفار کردن بعضی از شما برای بعضی دیگر نبود، آنگاه فقط آنهایی که اهل صدق هستند باقی می‌ماندند، آن خواص فقط باقی می‌ماندند.

در ادامه روایت چهارم میفرماید: وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ مِنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ، یا در نسخه دیگر دارد که بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِم‏، که این ظلم و جهل هم می‌تواند شامل ظلم بر دیگران باشد، هم ظلم بر خود انسان باشد، ظلم بر دیگران «ستمکاری» است، ظلم بر خود انسان «کوتاهی کردن‌ها» است، کوتاهی کردنها، به جا نیاوردن صحیح، این ظلم بر خود است، و ظلم بر دیگران همان ستمی است که انسان عدالت را نسبت به دیگران رعایت نمی‌کند. هر دو معنا در روایت کشش دارد، که بظلمهم و جهلهم، این جهل گاهی این است که انسان «جاهل به امام» است و این جهل باعث می‌شودکه معرفت به امام نباشد، و گاهی «جهل به شریعت» است، یعنی وقتی حجّت نیست و ارتباط ظاهری ندارد ایشان «تبعیت از حجّت» هم نمی‌کنند، این جهل «نداشتنِ معرفت به شریعت» است، لذا هر دو معنا را شامل می‌شود، این معنا را مرحوم آقای پهلوانی هم در نکته‌ چهارم از نکاتشان ذیل روایت بیان کرده‌اند.

### 3-4. اگر حجّت نباشد، اهلِ زمین در زمین فرو میروند یا در حیوانیّت میمانند

بعد می‌فرماید که لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ، اگر یک ساعت ارض از حجّتِ الهی خالی شود لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا ؛ یا سَاخَتْ بِأَهْلِهَا، هر دو وارد شده، ساخَت یعنی انخسفت یعنی فرو می‌بلعد، می‌گویند پا که در زمین فرو رود می‌گویند سَاخَتْ ، پا در زمین که فرو رفته است این لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا یعنی همه‌ی اهل زمین در زمین فرو می‌روند، در زمین فرو می‌روند یا معنای کنایی است به این معنا که حیوانیت غلبه می‌کند بر همه، و همه فقط ارضی می‌شوند، دیگر سماوی نیستند، یعنی اینها دیگر از مرتبه ارض بالاتر نمی‌روند، لساخة باهلها یعنی این فرو رفتن در ارض که در آیه شریفه میفرماید أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْض‏(الاعراف176) یعنی «خلود به ارض» پیدا می‌کنند، این همان لساخة می‌تواند باشد، لذا هم این معنا می‌تواند باشد (که معنایی در نظام تشریع است)، هم معنای دیگری که آن معنا هم صحیح است (در نظامِ تکوین)، که می‌فرماید که اگر حجّت نباشد لساخة یعنی اینکه «واسطه فیض» وقتی که از بین می‌رود و نباشد لساخة همه عالم از جمله زمین متلاشی میشوند، و اهل زمین همه در زمین فرو می‌روند، و زمین و تمام تبعاتش هم مندک می‌شود و از بین می‌رود، چون آن «واسطه فیض» در کار نیست. لذا هر دو معنا امکان‌پذیر است چه در نظام تشریع چه در نظام تکوین. هر دو راه دارد.

### 3-5. سنّت یوسفی در حضرتِ حجّت

لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ حجّت همه را می‌شناسد، و لا یعروفنها، اما مردم او را نمیشناسند، كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُون‏، اما آنها انکار می‌کردند.

این مثال را قبلا زدم برای دوستان، حضرت آیت الله بهجت; می‌فرمودند: یک کسی بود چله‌ها می‌گرفت برای اینکه حضرت را ببیند، از جمله در یکی از چلّه‌ها که کنار کعبه هم گرفته بود و آنجا مشغول چله‌نشینی بود، روز چهلّم که شده بود، مشغول بود و به تمام زحمتش داشت کار را انجام میداد، که یک فرد عربی رسید و یک سؤالی ازش کرد، این هم خلاصه جوابش را داد اما با خیلی سختی و اکراه که بالاخره آن سائل زودتر برود و یک جوری کش پیدا نکند، تا اینکه حالتش از دست نرود، و آن فرد رفت، و بعد دوستش آمد گفت چه کردی؟ امروز روز چهلّم است به نتیجه رسیدی؟ گفت نه! والله خبری نشده!!

آقای بهجت; نقل می‌کرد این جریان را، بعد می‌گفت که، آن دوستش بهش گفت: «الان حضرت پیش تو بود!!»، کی بود او؟ همان کسی که آمده بود سؤالی داشت!!! هم او حضرت بود!

اینکه ما دنبال حضرت هستیم که یک چیزی به ما بدهد، آنجا یک اعطائی به ما بکند، اما اگر آنکه کاری از ما بخواهد او حضرت نیست، اگر در بین حاجاتِ مردم رجوع بکند حضرت را نمی‌بینیم، لذا این نکته همین مطلبی است که در این روایت دارد که يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ، كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُون‏ میگوید وقتی که حضرت ظهور می‌کند سنّت یوسفی در او این است که مردم می‌بینند که از قبل حضرت را دیده بودند و می‌شناختند، و الان تطبیق می‌کنند! (ان‌شاءالله در یکی از بحثها بعداً مفصل خواهیم گفت).

### 3-6. رؤیت حضرت حجّت7 در ضمن تمام خیرات و حسنات و اعمال صالح

کجا این امکان‌پذیر است؟! این حقیقت که صبح تا شب انسان با «اعمال صالح» ارتباط برقرار می‌کند و با «انسان های صالح» ارتباط برقرار می‌کند، که در همه اعمال صالح و خیرات، إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ در زیارت جامعه کبیره، که وقتی خیر ذکر می‌شود شما اصلش هستید فرعش هستید اولش هستید آخرش هستید، مرجعش هستید ملجأش هستید مأوایش هستید؛ اگر در روایت دارد که الْحَسَنَةُ وَ اللَّهِ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ7[[36]](#footnote-37) یعنی تمام حسنات ظهور آن «حسنه اطلاقی» است، همه باید به او سوق بدهند.

اگر اینگونه باشد انسان وقتی به عمل صالح می‌رسد در نگاه توحید ولائی (که آن بحثی است که قبلا عرض کردیم خدمتتان)، در آن نگاه، تمام خیرات و هر حسنه‌ای که جلوی راه انسان قرار می‌گیرد، هرکدام یک رابطه‌ است با مقام ولایت، در حقیقت دارد او را نشان می‌دهد، و اگر انسان به حسنات پشت بکند در حقیقت به او پشت کرده است! پشت کردن به او این نیست که یک شخصی را ببیند خیلی نورانی است، و به او پشت کند!، نه!، پشت کردن به او در نظامِ دوران غیبت، در این است که ]پشت کند به مظاهر حضرت[، که حضرت تجلّی‌اش مثل نظام روح به بدن است، ] او «روح جاری» در تمام خیرات و حسناتِ عالم است[، و همه خیراتِ عالم بدن اوست، همه اعمالِ صالح در عالم ظهورِ اوست، بدنِ اوست، آشکاریِ اوست؛ یعنی فعلیتِ تمامِ خیرات و حسنات عالم به منزله «بدنِ امام» محسوب میشوند و او «روحِ تمامِ اعمالِ صالح» است. لذا در دوران غیبت اگر انسان به عمل صالح می‌رسد، باید ببیند این عمل همان حقیقت را دارد نشان می‌دهد!

این مطلب را مرحوم آقای سید محمد حسن الهی; برادر علامه طباطبایی; فرموده است، خیلی هم عالی فرموده، که تمام اعمال صالح ظهورِ اوست، به طوری که (تعبیر ایشان این است که) اگر این اعمال صالح را انسان قدرت داشت می‌توانست همه را کنار هم قرار بدهد، اگر امکان داشت برایش (به تعبیر سطحی ما( مثل پازل‌هایی که قطعات اینها را کنار هم قرار بدهد، آنگاه همه اینها او را نشان می‌داد، و او کاملاً آشکار می‌شد، امّا چون ما قطعه قطعه می‌بینیم، جزء جزء می‌بینیم و در نگاه کل نمی‌بینیم، لذا او را نمی‌بینیم.

بنابر این اگر کسی در آن نگاه توحید ولائی، به اعمال صالح نگاه بکند، همه اعمال صالح را دارند او را نشان می‌دهند. این بحث را ان‌شاءالله مفصلا یک بار باید با روایات باب که این روایات را دارد و دلالت دارد بحث کنیم، ان‌شاءالله، قبلا یک بار این را برای دوستانی که در بحث معاد بودند یک قسمتی را عرض کردیم حالا روایات باب را ان‌شاءالله تفصیلا در جای خودش می‌آوریم

### 3-7. رؤیت حضرت حجّت در آینه‌ی هر انسان صالح

و فراتر از اعمال صالح، اگر در هر حسنه و عمل صالح اینجوری شد، آن وقت همان مرحوم سیّد محمدحسن الهی طباطبایی; می‌فرماید که: در صالحین بحث أعظم از این است، اینکه هر صالحی آئینه‌ای است برای نشان دادنِ آن حقیقت، ]دقّت کنید[ هر آدمِ صالحی!!

نه صالح یعنی کسی که حالا خیلی عظیم است، مثلاً اینکه منظور امثال امام; باشد، نه! یا فقط مقام معظم رهبری باشد، نه فقط اینها!، اینکه فقط آیات الهی مثل آیت الله بهجت; منظور باشد، نه فقط این بزرگان، بلکه آنها آئینه‌های عظیمند، و در حقیقت هر کسی که عمل صالحی از او سر زده و با عمل صالحی متّحد شده است به همان مقدار دارد او را نشان می‌دهد. ]پس هر رابطه با یک «انسان صالح»، ارتباط با حقیقتِ وجودیِ «حضرت حجّت» محسوب میشود[.

اگر کسی با این نگاه با مومنین بخواهد رابطه برقرار بکند و ببیند چقدر متفاوت می‌شود؟!، رابطه در نظام اسلامی و جامعه اسلامی چقدر محکم می‌شود! یعنی احساس بکند و بیابد واقعاً (نه تعارفاً و خیالاً)، که هر رابطه‌ای با هر انسان صالحی رابطه با اوست، دارند او را نشان می‌دهند به لحاظ عمل صالح و آن صالح بودنش، وقتی با او دارد رابطه برقرار می‌کند دارد با حضرت مرتبط میشود.

لذا برای این چنین فردی با این نگاه، فکر می‌کنید دیگر غیبت معنا می‌دهد؟ آیا از این حضور و ظهور بالاتر امکان‌پذیر است؟ کیست که از صبح تا شب با اعمال صالح زیادی مرتبط نشود، و کیست که با صالحین بسیاری نبیند او را، از صبح که بلند می‌شود از اول سحر و طلوع فجر که در رابطه‌ی الهی قرار می‌گیرد، از همان عمل صالحِ نماز شب (و دعای بر چهل مؤمن)، تا وقتی که با مؤمنین رابطه برقرار می‌کند، تا وقتی که دوباره برمی‌گردد به منزلش، تمامش عینِ ارتباط است، که دارد حضرت را در ضمن تمام اعمال صالح و تمام مؤمنان و صالحان رؤیت میکند.

### 3-8. شناخت حقیقتِ سِعیِ امام، موجب عبور از ظاهر به باطن و تحقق فرج برای منتظر

لذا حضرت آیت الله بهجت; می‌فرمودند: «دو رکعت نماز خواندن در دوران غیبت» افضل است از اینکه انسان قصد دیدن بکند، چون دارد این دو رکعت را با این نگاه می‌خواند، و فرج محقق شده است، تعبیر خیلی زیباست، اگر در روایت می‌فرماید که اگر کسی این مسئله را فهمید، دیگر برای او ]در چنین حالتی از «شناخت امام» است که[ لَا يَضُرُّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخُّرُهُ «نه تقدّم و نه تاخّر این امر غیبت برایش ضرری ندارد»[[37]](#footnote-38)، چون فرج محقق شده، ]چون با «شناخت امام» از غیبت درآمده[، چون آن نگاه عبور از بدن که فقط جسد را می‌خواست در قبال جسدهای دیگر ببیند، از این مرحله گذشته، و آن حقیقت را در ضمنِ همه اعمال صالح، و در ضمنِ همه صالحان دارد می‌بیند.

نه اینکه آن حقیقت «حقیقت شخصیه» ندارد، اما آن حقیقت شخصیه‌اش مانع این «حقیقتِ سِعی‌اش» نیست. در این «حقیقتِ سِعی»، نگاهِ نسبتِ روح به بدن است، الان شما بگویید به من که، روحِ من نسبت به بدنِ من، به کدام عضو نزدیکتر از دیگری است؟ آیا به دست من نزدیکتر است یا به پای من؟ نسبت روح با اعضا و جوارح من و سلول‌ها، اصلاً با سلول سلول من هیچ تفاوت ندارد، چون رابطه روح مکانی نیست، تمام عالم می‌شوند بدن او، و نسبت او به تمامِ عالم، نسبتِ روح است با آنها، تمام انسانها در آن نسبتِ روحی، عمل صالحشان در آن «رابطه‌ی صالح بودن» بدنِ اوست، اما آنجایی که عمل صالح انجام نمی‌دهند بدن نیستند، جدا هستند، بینونت است، اما در آنجایی که عمل صالح از آنها بروز می‌کند بدن او هستند، او را دارند آشکار می‌کنند.

خب با این نگاه، آیا انسان بسادگی می‌تواند نسبت به مؤمنین بی احترامی کند!!؟ اگر در روایت از زبان خداوند که اگر کسی مومنی را اهانت بکند مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ**[[38]](#footnote-39)**، من را به مبارزه طلبیده، یا اگر کسی پشت سر مؤمنی هتکی بکند، حرفی را بزند که در او بوده (حتی اگر عیبی که در او بوده را فاش کند)، بر آن هتک کننده یک باره چهل حجاب و ساتر و سپری را که خدا برای حفظ مؤمن و ستّاریتش بر او قرار داده بوده، یک باره تمام این چهل تا از آن فرد هتّاک می‌ریزد، در معاصی کبیره‌ی دیگر اینگونه نیست، می‌گوید هر معصیتِ کبیره یک جنّه (سپر) از این جنّات (سپرها) را از او ساقط می‌کند، اما اگر کسی پشت سر مؤمنی حرف بزند، چون دارد ولایت را زیر سوال می‌برد لذا هرچهل حجاب با هم میریزد. این «رابطه ولایی» بین مؤمنین است، این برگشت می‌کند به ارتباط با «اصلِ نظامِ ولایت». (ان‌شاءالله این بحث ادامه دارد یک قدری باید تفصیلی‌تر باشد کاربردی‌تر بشود نگاه ما را تغییر بدهد).

### 3-9. دوران غیبت، دورانِ شناخت و رؤیتِ حقیقتِ امام زمان7 در همه جا و هر زمان

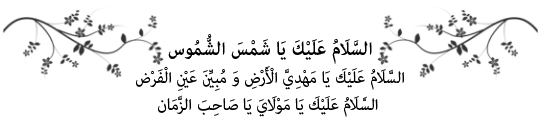
دوران غیبت دوران این است که امام زمان7 را ما در همه جا ببینیم، نه آنکه دنبالش در یک گوشه باشیم، نه دنبالش به عنوان یک شخص باشیم، بلکه آن حقیقت را در همه جا ببینیم.

این که خدای تبارک و تعالی در قیامت می‌خواهد تجلّی بکند، به اینکه همه سببیّت‌ها خدا را دارند آشکار می‌کنند، و همه ظهورات دارند او را نشان میدهند که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّار (الغافر16)، به اینکه همه دارند او را متجلّی می‌کنند، این حقیقت در زمان غیبت دورانِ آماده‌سازی‌اش است، و در زمان ظهور حقیقتش محقق می‌شود؛ این حقیقتِ عظیم در زمان غیبت برای عده‌ای محقق می‌شود، و در زمان ظهور برای همه می‌خواهد محقق بشود، این حقیقت که همه او را در آن «رابطه‌ی وجودی» ببینند.

لذا دیگر در ارتباط با حضرت حجّت «دور و نزدیک مکانی و زمانی» معنا ندارد، کسی که در دورترین نقطه است همان‌گونه رابطه دارد که کسی که در نزدیکترین نقطه است، مثل اعضای بدن انسان که آن که کف پاست با آن که مغز سر است از نظر ارتباط با روح دور و نزدیک ندارند. لذا دور و نزدیک به معنای «قُرب و بُعدِ مکانی» راه ندارد، و پس از آن «قُرب و بُعدِ زمانی» هم راه ندارد. نظام روح نه مکان درش راه دارد نه زمان درش راه دارد. بلکه در آن «رابطه وجودی» با حضرت، «قُرب و بُعدِ وجودی» مطرح است، که بستگی به «طهارتِ وجودیِ افراد» دارد. ان‌شاءالله خدای تبارک و تعالی ما را «معرفت رابطه» «و مراقبه‌ی این رابطه» را برای همه ما قرار بدهد.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جناب آقای میریان عزیز بسم الله.



از دست «غیبت تو» شکایت نمی‌کنم تا نیست غیبتی نبود لذّت «حضور»

گر دیگران به عیش و طرب خرّمند و شاد ما را «غم نگار» بود مایه سرور

حافظ شکایت از غم هجران چه می‌کنی در هجر «وصل» باشد و در ظلمت است «نور»

جلسات هفتگی شرح روایات امام زمان (غیبت، ظهور و رجعت)

شنبه ها، ساعت 19 ؛ خیابان سمیه، کوچه 11 ، حوزه علمیه ثامن الائمه7

دریافت صوت و متن جلسات در ostadabedini.blog.ir

1. الرّعد: 7. [↑](#footnote-ref-2)
2. الفاطر: 24. [↑](#footnote-ref-3)
3. الإسراء: 95. [↑](#footnote-ref-4)
4. يونس: 47. [↑](#footnote-ref-5)
5. کمال الدین و اتمام النعمة، ج1 ص288 ،ِ فَقَامَ إِلَيْ رسول الله9 جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِلْقَائِمِ مِنْ وُلْدِكَ غَيْبَةٌ؟ - قَالَ رسول الله9: « إِي وَ رَبِّي! وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرِينَ، يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ «**أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ**»، مَطْوِيٌّ عَنْ عِبَادِ اللَّهِ، فَإِيَّاكَ وَ الشَّكَّ فِيهِ فَإِنَّ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُفْرٌ. [↑](#footnote-ref-6)
6. کمال الدین و اتمام النعمة، ج1 ص267و268 ، قال رسول الله9: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِ الْحَسَنِ نُطْفَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً طَيِّبَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً يَرْضَى بِهَا كُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِيثَاقَهُ فِي الْوَلَايَةِ وَ يَكْفُرُ بِهَا كُلُّ جَاحِدٍ فَهُوَ إِمَامٌ تَقِيٌّ نَقِيٌّ بَارٌّ مَرْضِيٌّ هَادٍ مَهْدِيٌّ أَوَّلُ‏ الْعَدْلِ وَ آخِرُهُ ، يُصَدِّقُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ فِي قَوْلِه‏، ... ، **طُوبَى لِمَنْ لَقِيَهُ وَ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ وَ طُوبَى لِمَنْ قَالَ بِهِ** يُنْجِيهِمُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِالْإِقْرَارِ بِه‏ ... [↑](#footnote-ref-7)
7. الغیبة (للنعمانی)، ص 213و214، باب 13 حدیث 1، قال الحسین بن علی8: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ7 فَقَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَبِّئْنَا بِمَهْدِيِّكُمْ ... فقالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِين7: ... أَوْسَعُكُمْ كَهْفاً وَ أَكْثَرُكُمْ عِلْماً وَ أَوْصَلُكُمْ رَحِماً اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ بَعْثَهُ خُرُوجاً مِنَ الْغُمَّةِ وَ اجْمَعْ بِهِ شَمْلَ الْأُمَّةِ فَإِنْ خَارَ اللَّهُ لَكَ فَاعْزِمْ وَ لَا تَنْثَنِ عَنْهُ إِنْ وُفِّقْتَ لَهُ وَ لَا تَجُوزَنَّ عَنْهُ إِنْ هُدِيتَ إِلَيْهِ (وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ) **هَاهْ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَتِه‏** . [↑](#footnote-ref-8)
8. الغیبة (للنعمانی)، ص 245، باب 13 حدیث 46، قال الصادق7: **لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي**‏. [↑](#footnote-ref-9)
9. التحصین فی صفات العارفین، ص23و24 ، قَالَ النَّبِيُّ: **هَاهْ شَوْقاً إِلَى إِخْوَانِي مِنْ بَعْدِي** ، فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ لَسْنَا إِخْوَانَكَ؟ قَالَ لَا أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَ إِخْوَانِي يَجِيئُونَ مِنْ بَعْدِي شَأْنُهُمْ شَأْنُ الْأَنْبِيَاءِ قَوْمٌ يَفِرُّونَ مِنَ الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ وَ مِنَ الْإِخْوَةِ وَ الْأَخَوَاتِ وَ مِنَ الْقَرَابَاتِ كُلِّهِمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ يَتْرُكُونَ الْمَالَ لِلَّهِ وَ يُذِلُّونَ أَنْفُسَهُمْ بِالتَّوَاضُعِ لِلَّهِ لَا يَرْغَبُونَ فِي الشَّهَوَاتِ وَ فُضُولِ الدُّنْيَا مُجْتَمِعُونَ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ كَأَنَّهُمْ غُرَبَاءُ مَحْزُونِينَ لِخَوْفِ النَّارِ وَ حُبِّ الْجَنَّةِ فَمَنْ يَعْلَمُ قَدْرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ لَيْسَ بَيْنَهُمْ قَرَابَةٌ وَ لَا مَالٌ يُعْطُونَ بِهَا بَعْضُهُمْ لِبَعْضِ أَشْفَقُ مِنَ الِابْنِ عَلَى الْوَالِدِ وَ مِنَ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ وَ مِنَ الْأَخِ عَلَى الْأَخِ **هَاهْ شَوْقاً إِلَيْهِمْ** يُفَرِّغُونَ أَنْفُسَهُمْ مِنْ كَدِّ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا بِنَجَاةِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ عَذَابِ الْأَبَدِ وَ دُخُولِ الْجَنَّةِ لِمَرْضَاةِ اللَّه‏ ... ضِحْكُهُمْ عِبَادَةٌ وَ فَرَحُهُمْ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُهُمْ صَدَقَةٌ وَ أَنْفَاسُهُمْ جِهَادٌ وَ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، يَا أَبَاذَرٍّ **إِنِّي إِلَيْهِمْ لَمُشْتَاقٌ** ، ثُمَّ **غَمَّضَ عَيْنَيْهِ وَ بَكَى شَوْقاً** ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ احْفَظْهُمْ وَ انْصُرْهُمْ عَلَى مَنْ خَالَفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَخْذُلْهُمْ وَ أَقِرَّ عَيْنِي بِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون‏». [↑](#footnote-ref-10)
10. کمال الدین و اتمام النعمة، ج2 ص353، قال الصادق7:سَيِّدِي‏ غَيْبَتُكَ‏ نَفَتْ رُقَادِي وَ ضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَ ابْتَزَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي سَيِّدِي‏ غَيْبَتُكَ‏ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقْدُ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ فَمَا أُحِسُّ بِدَمْعَةٍ تَرْقَى مِنْ عَيْنِي وَ أَنِينٍ يَفْتُرُ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مُثِّلَ بِعَيْنِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَ أَفْضَعِهَا وَ بَوَاقِي أَشَدِّهَا وَ أَنْكَرِهَا وَ نَوَائِبَ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ وَ نَوَازِلَ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِك‏... . [↑](#footnote-ref-11)
11. کمال الدین و اتمام النعمة، ج1 ص291 ، قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِب‏ (علیه السلام) : .... يَا كُمَيْلُ أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ **آهِ آهِ‏ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَتِهِم‏**. / الامالی (للطوسی)، ص576 : قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَا نَوْفُ، خُلِقْنَا مِنْ طِينَةِ طَيِّبَةٍ، وَ خُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ طِينَتِنَا، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أُلْحِقُوا بِنَا. ... أُولَئِكَ شِيعَتِيَ الْأَطْيَبُونَ، وَ **إِخْوَانِيَ الْأَكْرَمُونَ، أَلَا** **هَاهْ شَوْقاً إِلَيْهِمْ**. [↑](#footnote-ref-12)
12. کمال الدین و اتمام النعمة، ج1 ص288 ، فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ 9 يَذْكُرُ فِيهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ 9قَالَ لَهُ : يَا عَلِيُّ وَ اعْلَمْ أَنَّ أَعْجَبَ النَّاسِ إِيمَاناً وَ أَعْظَمَهُمْ يَقِيناً قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حَجَبَتْهُمُ الْحُجَّةُ **فَآمَنُوا بِسَوَادٍ عَلَى‏ بَيَاض‏.** [↑](#footnote-ref-13)
13. العنکبوت، 65 : « فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذا هُمْ يُشْرِكُون‏ ». [↑](#footnote-ref-14)
14. حتی برخی برای نزدیکی بر اساس «روابط ظاهری» اقدام به ایجاد «روابط فامیلی سببی» میکردند تا نزدیکتر شوند. [↑](#footnote-ref-15)
15. تفسیر فرات کوفی، ص367؛ و تحف العقول، ص114و115، قال امیرالمؤمنین علی7: ذِكْرُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شِفَاءٌ مِنَ الْوَغَلِ وَ الْأَسْقَامِ وَ وَسْوَاسِ الرَّيْبِ وَ حُبُّنَا رِضَا الرَّبِّ وَ الْآخِذُ بِأَمْرِنَا وَ طَرِيقَتِنَا وَ مَذْهَبِنَا مَعَنَا غَداً فِي حَظِيرَةِ ]الْقُدْسِ و[ الْفِرْدَوْسِ، وَ **الْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّه**‏. / شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار:، ج‏3 ص357، قال رسول الله9: من حبس نفسه لداعينا، و **كان منتظرا لقائمنا، كان كالمتشحط بدمه‏** بين سيفه و ترسه في سبيل اللّه‏. [↑](#footnote-ref-16)
16. بحار الانوار، ج6 ص161 : َ قَالَ النَّبِيُّ 9 إِذَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْ عَبْدٍ قَالَ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ اذْهَبْ إِلَى فُلَانٍ فَأْتِنِي بِرُوحِهِ حَسْبِي مِنْ عَمَلِهِ قَدْ بَلَوْتُهُ فَوَجَدْتُهُ حَيْثُ أُحِبُّ **فَيَنْزِلُ مَلَكُ الْمَوْتِ وَ مَعَهُ خَمْسُمِائَةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَهُمْ قُضْبَانُ الرَّيَاحِينِ** وَ أُصُولُ الزَّعْفَرَانِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يُبَشِّرُهُ بِبِشَارَةٍ سِوَى بِشَارَةِ صَاحِبِهِ وَ يَقُومُ الْمَلَائِكَةُ صَفَّيْنِ لِخُرُوجِ رُوحِهِ مَعَهُمْ الرَّيْحَانُ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ ثُمَّ صَرَخَ فَيَقُولُ لَهُ جُنُودُهُ مَا لَكَ يَا سَيِّدَنَا فَيَقُولُ أَ مَا تَرَوْنَ مَا أُعْطِيَ هَذَا الْعَبْدُ مِنَ الْكَرَامَةِ أَيْنَ كُنْتُمْ عَنْ هَذَا قَالُوا جَهَدْنَا بِهِ فَلَمْ يُطِعْنَا. [↑](#footnote-ref-17)
17. معانی الاخبار، ص287، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ : قَالَ: قِيلَ لِلصَّادِقِ 7 صِفْ لَنَا الْمَوْتَ؟ فَقَالَ7: لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشَمُّهُ فيَتَنَفَّسُ‏ لِطِيبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ، وَ لِلْكَافِرِ كَلَسْعِ الْأَفَاعِي وَ لَدْغِ الْعَقَارِبِ أَوْ أَشَد ... . [↑](#footnote-ref-18)
18. تحف العقول، ص53و363، قال رسول الله9: **الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ** وَ جَنَّةُ الْكَافِر / و قال الصادق7: **الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ** وَ الصَّبْرُ حِصْنُهُ وَ الْجَنَّةُ مَأْوَاهُ وَ الدُّنْيَا جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ الْقَبْرُ سِجْنُهُ وَ النَّارُ مَأْوَاهُ. / معانی الاخبار، ص288: سُئِلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، مَا الْمَوْتُ الَّذِي جَهِلُوه؟ُ قَالَ7: **أَعْظَمُ سُرُورٍ يَرِدُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ** **نُقِلُوا عَنْ دَارِ النَّكَدِ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَد** [↑](#footnote-ref-19)
19. تحف العقول ص159 / نهج البلاغه خطبه 193 (فی صفات المتقین) : قال امیرالمؤمنین7: **لَوْ لَا الْآجَالُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ لَمْ‏ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ** طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَاب‏. [↑](#footnote-ref-20)
20. إثبات الهداة، ج 3، ص 462، الرّواية 109. [↑](#footnote-ref-21)
21. إثبات الهداة، ج 3، ص 463، الرّواية 112. [↑](#footnote-ref-22)
22. إثبات الهداة، ج 3، ص 482، الرّواية 189. [↑](#footnote-ref-23)
23. کمال الدّین و اتمام النعمة، ج2 ص511/بحار ج53 ص190.191، فی توقيع من صاحب الزمان‏:...وَ أَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجَلَاءِ وَ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى وَ مِنْ مُوبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَ مُرْدِيَاتِ الْفِتَنِ،فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ«أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لايُفْتَنُونَ» (العنکبوت2)،**كَيْفَ يَتَسَاقَطُونَ فِي الْفِتْنَةِ وَ يَتَرَدَّدُونَ فِي الْحَيْرَةِ** وَ يَأْخُذُونَ يَمِيناً وَ شِمَالًا فَارَقُوا دِينَهُمْ أَمِ ارْتابُوا أَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ أَمْ جَهِلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرِّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَاسَوْا !؟ **أَ مَا تَعْلَمُونَ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِراً وَ إِمَّا مَغْمُوراً أَ وَ لَمْ يَعْلَمُوا انْتِظَامَ أَئِمَّتِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ9 وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ** إِلَى أَنْ أَفْضَى الْأَمْرُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الْمَاضِي يَعْنِي الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ7 فَقَامَ مَقَامَ آبَائِهِ: «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلى‏ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ»(الأحقاف30) كَانُوا نُوراً سَاطِعاً وَ شِهَاباً لَامِعاً وَ قَمَراً زَاهِراً ثُمَّ اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ فَمَضَى عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ: حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ عَلَى عَهْدٍ عَهِدَهُ وَ وَصِيَّةٍ أَوْصَى بِهَا إِلَى وَصِيٍّ سَتَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَمْرِهِ إِلَى غَايَةٍ وَ أَخْفَى مَكَانَهُ بِمَشِيئَتِهِ لِلْقَضَاءِ السَّابِقِ وَ الْقَدَرِ النَّافِذِ وَ فِينَا مَوْضِعُهُ وَ لَنَا فَضْلُهُ وَ لَوْ قَدْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا قَدْ مَنَعَهُ عَنْهُ وَ أَزَالَ عَنْهُ مَا قَدْ جَرَى بِهِ مِنْ حُكْمِهِ لَأَرَاهُمُ الْحَقَّ ظَاهِراً بِأَحْسَنِ حِلْيَةٍ وَ أَبْيَنِ دَلَالَةٍ وَ أَوْضَحِ عَلَامَةٍ وَ لَأَبَانَ عَنْ نَفْسِهِ وَ قَامَ بِحُجَّتِهِ وَ لَكِنَّ أَقْدَارَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا تُغَالَبُ وَ إِرَادَتَهُ لَا تُرَدُّ وَ تَوْفِيقَهُ لَا يُسْبَقُ فَلْيَدَعُوا عَنْهُمُ اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ لْيُقِيمُوا عَلَى أَصْلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ وَ لَا يَبْحَثُوا عَمَّا سَتَرَ عَنْهُمْ فَيَأْثَمُوا وَ لَا يَكْشِفُوا سَتْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَنْدَمُوا وَ لْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَ فِينَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ فَلْيَقْتَصِرُوا مِنَّا عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْسِيرِ وَ يَقْنَعُوا مِنْ ذَلِكَ بِالتَّعْرِيضِ دُونَ التَّصْرِيحِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. [↑](#footnote-ref-24)
24. تحف العقول ص159 / نهج البلاغه خطبه 193 (فی صفات المتقین) : قال امیرالمؤمنین7: **لَوْ لَا الْآجَالُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ لَمْ‏ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ** طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَاب‏. [↑](#footnote-ref-25)
25. بحار الأنوار، ج‏8، ص: 65، باب الصراط حدیث2، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ7قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «وَ جِي‏ءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ»(الفجر23) سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ9، فَقَالَ أَخْبَرَنِي الرُّوحُ الْأَمِينُ أَنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِذَا بَرَّزَ الْخَلَائِقَ وَ جَمَعَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ أَتَى بِجَهَنَّمَ تُقَادُ بِأَلْفِ زِمَامٍ يَقُودُهَا مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ مِنَ الْغِلَاظِ الشِّدَادِ لَهَا هَدَّةٌ وَ غَضَبٌ وَ زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ وَ إِنَّهَا لَتَزْفِرُ الزَّفْرَةَ فَلَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخَّرَهُمْ لِلْحِسَابِ لَأَهْلَكَتِ الْجَمْعَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا عُنُقٌ فَيُحِيطُ بِالْخَلَائِقِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَ الْفَاجِرِ **فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْداً مِنْ عِبَادِهِ مَلَكاً وَ لَا نَبِيّاً إِلَّا يُنَادِي رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي، وَ أَنْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ تُنَادِي أُمَّتِي أُمَّتِي**، ثُمَّ يُوضَعُ عَلَيْهَا الصِّرَاطُ أَدَقَّ مِنَ الشَّعْرَةِ وَ أَحَدَّ مِنَ السَّيْفِ، عَلَيْهَا ثَلَاثُ قَنَاطِرَ فَأَمَّا وَاحِدَةٌ فَعَلَيْهَا الْأَمَانَةُ وَ الرَّحِمُ، وَ أَمَّا ثَانِيهَا فَعَلَيْهَا الصَّلَاةُ، وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ فَعَلَيْهَا عَدْلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا إِلَهَ غَيْرُهُ فَيُكَلَّفُونَ الْمَمَرَّ عَلَيْهَا فَتَحْبِسُهُمُ الرَّحِمُ وَ الْأَمَانَةُ فَإِنْ نَجَوْا مِنْهَا حَبَسَتْهُمُ الصَّلَاةُ فَإِنْ نَجَوْا مِنْهَا كَانَ الْمُنْتَهَى إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَجَلَّ وَ عَزَّ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ»(الفجر14) وَ النَّاسُ عَلَى الصِّرَاطِ فَمُتَعَلِّقٌ بِيَدٍ وَ تَزُولُ قَدَمٌ وَ يَسْتَمْسِكُ بِقَدَمٍ وَ الْمَلَائِكَةُ حَوْلَهَا يُنَادُونَ: يَا حَلِيمُ اغْفِرْ وَ اصْفَحْ وَ عُدْ بِفَضْلِكَ وَ سَلِّمْ سَلِّمْ، وَ النَّاسُ يَتَهَافَتُونَ فِي النَّارِ كَالْفَرَاشِ فَإِذَا نَجَا نَاجٍ بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَرَّ بِهَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ وَ تَزْكُو الْحَسَنَاتُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانِي مِنْكِ بَعْدَ إِيَاسٍ بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ. [↑](#footnote-ref-26)
26. این «باطن» درحقیقت بخاطر شدّت لطافت و شدّتِ آشکاری و ظهورش است که از ادراک ما پنهان شده، و «از بس‌که پیداست، پنهان می‌نماید». لذا مى‏فرمايد:«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَ **الْبَاطِنُ** وَهُوَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَلِيمٌ»(الحدید3)، او در عين اين‏كه «اول» است، «آخر» است، و از همان حیث که اوّل و آخر است «ظاهر» است، و در عين اين‏كه ظاهر است، از شدّتِ ظهورش «باطن» است. به مثالِ آیتِ «نور» که فرمود:«اللَّهُ **نُورُ** السَّماواتِ وَ الْأَرْض‏»(النور35)، اینكه اولين چيزى كه قبل از رؤيت هر چيز مى‏بينيم، نور است و سپس به كمك نور بقيه‏ى چيزها را مى‏بينيم، پس آن «اول» است. از طرفى وقتى نور به آن شئ خورد و در چشم ما منعكس شد ما آن شئ را ديديم، و عملًا نور است كه به طرف ما برگشته و ما نورى كه به آن شئ خورده است را مى‏بينيم. پس در «آخر» هم همان نور در صحنه بود (و از همان حیث که اوّل نور است، آخر هم نور است). پس در اول و آخر فقط همان نور «ظاهر» و پيدا است، و این نورِ که از اوّل تا آخر فقط او ظاهر است از شدّت همین ظهورش «باطن» است، یعنی «از بس كه پيداست، پنهان است»، ولذا ما بخاطر این شدّت ظهور یا همان باطنی بودن و شدّتِ بداهتِ حضورِ نور، در رؤیت‌هایمان غافلیم که فقط نور را داریم بی‌واسطه میبینیم، و به‌واسطه‌ی دیدنِ نور است که اشیاء را رؤیت میکنیم. [↑](#footnote-ref-27)
27. هر چيزى به وسيله ضد آن تشخيص داده شده و مورد شناخت ما قرار میگیرد. خداوندمتعال جهان آفرينش را با أضداد آميخته است، تا معلوم گردد كه خود چنين نمى‏باشد، چنانكه از اميرمؤمنان على7آمده است:«بِتَشْعِيرِهِ المَشاعِرَ عُرِفَ أَنْ لامَشْعَرَ لَهُ، وَبِمُضادَّتِهِ بَيْنَ الأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لاضِدَّ لَهُ، وَبِمُقارَنَتِهِ بَيْنَ الأَشْياءِ عُرِفَ أَنْ لاقَرِينَ لَهُ، ضادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَالوُضُوحَ بِالبُهْمَةِ، وَالجُمُودَ بِالبَلَلِ ...» «از راه مجهّز كردن موجودات به شعور و ابزار شناخت، مى‏توان پى برد كه او خود نيازى به ابزار شناخت ندارد؛ و از راه تضادّى كه ميان امور مختلف پديد آورده، مى‏توان فهميد كه او ضدّى ندارد؛ و از راه ايجاد وابستگى بين اشيا مى‏توان دريافت كه او همانندى ندارد. ميان روشنايى و تاريكى، و وضوح و ابهام، و خشكى و ترى ... تضادّ ايجاد نمود.» (نهج البلاغه، خطبه186). [↑](#footnote-ref-28)
28. استاد شهید مطهری; در این رابطه میگوید: به حسب فرض اوّلى عقل، موجود بر دو قسم است: محدود و نامحدود. اگر موجودى از نظر مكانى و زمانى نامحدود باشد، به معنى اين است كه هيچ مكانى و هيچ زمانى از او خالى نيست و در همه زمانها و همه مكانها هست، بلكه محيط بر مكان و زمان است؛ و در اين وقت است كه حواس ما از درك چنين موجودى عاجز و ناتوان است. ما به اين دليل يك شى‏ء خاص را مى‏بينيم كه محدود است و در جهت معيّن قرار دارد، قابل اشاره است، شكل دارد. اگر نامحدود باشد و شكل و جهت نداشته باشد قهراً نخواهيم توانست او را ديد. ما يك آواز را به اين دليل مى‏شنويم كه گاهى هست و گاهى نيست. اگر يك آواز ممتدّ و يكنواخت هميشه با پرده گوش ما سر و كار داشته باشد هرگز او را نخواهيم شنيد. غزالى مى‏گويد ما از آن جهت نور را مى‏شناسيم كه گاهى هست و گاهى نيست، در يك جا هست و يك جا نيست؛ اگر وضع نور چنين مى‏بود كه هميشه جهان روشن بود، به طور يكنواخت هم روشن بود، سايه و تاريكى نبود، افول و غروبى نبود، در اين وقت آن چيزى را كه هرگز نمى‏شناختيم و به وجودش پى نمى‏برديم همين نور بود كه ظاهرترين اشياء است و ظاهر كننده چيزهاى ديگر است. پس ما نور را به كمك ضدّش كه ظلمت است مى‏شناسيم و وجودش را تصديق مى‏كنيم. محمود شبسترى عارف معروف مى‏گويد:

    اگر خورشيد بر يك حال بودى شعاع او به يك منوال بودى‏

    ندانستى كسى كاين پرتو اوست نبودى هيچ فرق از مغز تا پوست‏

    جهان جمله فروغ نور حق دان حق اندر وى ز پيدايى است پنهان‏

    چو نور حق ندارد نقل و تحويل نيايد اندر او تغيير و تبديل‏

    اينكه مى‏گويند: «**تعرف الأشياء بأضدادها**» در مورد چيزهايى است كه ما از راه حواس به وجود آنها پى مى‏بريم، نه خداوندمتعال که هيچ‌گونه غياب و افول و غروبى ندارد و هيچ چيز و هيچ جا از او خالى نيست. (مجموعه‏آثاراستادشهيدمطهرى، ج‏3، ص: 339و340) [↑](#footnote-ref-29)
29. نور خداوند همواره در تجلّى است و به همه چيز احاطه دارد، و هرگز نورش طلوع و غروبی ندارد و آميخته با اضداد نمى‏باشد، لذا «نور خداوند» به خودش شناخته میشود، نه به غیرخودش. چنانچه در دعای ابوحمزه ثمالی از امام سجاد7 میخوانیم: «بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ، وَلَوْلا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ ما أَنْتَ»، من تو را «به تو» شناختم، و تو بودى كه مرا بر خود رهنمون شده و به سوى خود فراخواندى، و اگر تو نبودى، نمى‏توانستم بدانم كه تو چيستى. و همچنین در دعاى صباح منقول از امير المؤمنين‏7میخوانیم: «يا مَنْ دَلَّ عَلى‏ ذاتِهِ بِذاتِهِ، وَتَنَزَّهَ عَنْ مُجانَسَةِ مَخْلُوقاتِهِ، وَجَلَّ عَنْ مُلائَمَةِ كَيْفِيَّاتِهِ!»، اى خدايى كه با ذات خويش بر ذاتت رهنمون گشته‌ای، و از هم‏گونى با مخلوقاتت پاك و منزّهی، و از سازگارى داشتن با چگونگى‏هاى آن‏ها برتر مى‏باشى!، و در جای دیگر میفرمایند: «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»، خدا را با خدا بشناسيد. (بحارالانوار، ج95ص82؛ ج91ص243؛ ج3ص270). [↑](#footnote-ref-30)
30. کمال الدین و اتمام النعمة، ج1 ص254، َ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ9: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً أَفْضَلَ مِنِّي وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي، قَالَ عَلِيٌّ7: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جَبْرَئِيلُ؟، فَقَالَ9: يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ فَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ وَ**إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّينَا** يَا عَلِيُّ «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»(الغافر7) بِوَلَايَتِنَا، يَا عَلِيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ7 وَ لَا الْحَوَّاءَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيسِهِ، لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْوَاحُنَا فَأَنْطَقَهَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُوراً وَاحِداً اسْتَعْظَمُوا أُمُورَنَا فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلْقٌ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِنَا، فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ لِتَسْبِيحِنَا وَ نَزَّهَتْهُ عَنْ صِفَاتِنَا فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّا عَبِيدٌ وَ لَسْنَا بِآلِهَةٍ يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ مَحَلِّنَا كَبَّرْنَا اللَّهَ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ وَ أَنَّهُ عَظِيمُ الْمَحَلِّ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ وَ الْقُوَّةِ قُلْنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعَمِهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ7 وَ أَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيماً لَنَا وَ إِكْرَاماً وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عُبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَاماً وَ طَاعَةً لِكَوْنِنَا فِي صُلْبِهِ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُون‏ ... . [↑](#footnote-ref-31)
31. کمال الدین و اتمام النعمة، ج2 ص414 [↑](#footnote-ref-32)
32. توحید صدوق، ص98 و 179، دو حدیث از امام رضا7 و از امام کاظم7 : جِئْتُ إِلَى الرِّضَا7 أَسْأَلُهُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَأَمْلَى عَلَيَّ: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْأَشْيَاءِ إِنْشَاءً وَ مُبْتَدِعِهَا ابْتِدَاءً بِقُدْرَتِهِ وَ حِكْمَتِهِ لَا مِنْ شَيْ‏ءٍ فَيَبْطُلَ الِاخْتِرَاعُ وَ لَا لِعِلَّةٍ فَلَا يَصِحَّ الِابْتِدَاعُ خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّداً بِذَلِكَ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ حَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ لَا تَضْبِطُهُ الْعُقُولُ وَ لَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ وَ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ لَا يُحِيطُ بِهِ مِقْدَارٌ عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ وَ كَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ وَ ضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ **احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ** وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ وَ وُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ وَ نُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعال‏. / عن مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ7أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلَا زَمَانٍ وَ لَا مَكَانٍ وَ هُوَ الْآنَ كَمَا كَانَ، لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لَا يَشْغَلُ بِهِ مَكَانٌ، وَ لَا يَحُلُّ فِي مَكَانٍ- ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى‏ ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى‏ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا، **لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ، احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ** وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعالِ. [↑](#footnote-ref-33)
33. بحار الأنوار، ج‏53، ص: 321، وَ فِي خَبَرِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ الْأَهْوَازِيِّ ... أَنَّهُ قَالَ لَهُ الْفَتَى الَّذِي لَقِيَهُ عِنْدَ بَابِ الْكَعْبَةِ وَ أَوْصَلَهُ إِلَى الْإِمَامِ7: مَا الَّذِي تُرِيدُ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ قَالَ: **الْإِمَامَ الْمَحْجُوبَ عَنِ الْعَالِمِ** ، قَالَ: **مَا هُوَ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ، وَ لَكِنْ حَجَبَهُ سُوءُ أَعْمَالِكُم**‏. [↑](#footnote-ref-34)
34. دلائل الإمامة (طبری آملی صغیر)، ص541 و 542. [↑](#footnote-ref-35)
35. همان [↑](#footnote-ref-36)
36. بحار الانوار، ج36 ص81، **الْحَسَنَةُ وَ اللَّهِ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ**7وَ السَّيِّئَةُ وَ اللَّهِ اتِّبَاعُ أَعْدَائِه‏. [↑](#footnote-ref-37)
37. المحاسن، ج1 ص155 و 156، باب22 حدیث85، قال الباقر 7 : مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مِيتَة جَاهِلِيَّةٌ وَ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ **لَا يَضُرُّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخُّرُهُ** وَ مَنْ مَاتَ عَارِفاً لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِه‏. [↑](#footnote-ref-38)
38. الکافی، ج1 ص144، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ7: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ(الزخرف55) فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأَسَفِنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَ يَرْضَوْنَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ وَ الْأَدِلَّاءَ عَلَيْهِ، فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ وَ لَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ، لَكِنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ، وَ قَدْ قَالَ: **مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ** وَ دَعَانِي إِلَيْهَا ... . [↑](#footnote-ref-39)